۱۸۳

ملفوظات
نظام الدین اولیا

٢٠٠٩

درر نظامیہ موسوم

بملفوظات نظام

الدین اولیا۔

Diffat ١١٩٩

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید الله بیحد و سپاس بی نهایت مر حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برنگاشتی الا بخش از دورین نسخه که در روزانه‌ی مبارک محمد د

فرهنگی حادث شده بود قاضی مار اسعد در روایه برفی فواهم

کاشت یک روز که این فایده فرمود حق جل و علا مر

عضوی را که آزرده گشت چون آن عضو را فایده گ

عمل قاضی بود یا قاضی از درد بیمار باشد پس بار ای گشت او را

بعد بر دل کرد وقت نیمی شرف بیمار نشود هیچ سه

ما شد تا دل جدا گشت بیمار و لاشفع مثل را چون از آنچه

در نسخه سلیم الرحمن قاضی یحیی الدین وقت

شیخ قدس سره در روضه کتاب بخواند و یک مرتبه

شانی فرمودی ما هم مستفید شدیم یک روز این حدیث

قبل شفا چه کلام شرح ذریعه الحکمة قرآن

حضرت شیخ فرمود و ... حدیث

ابن ... این حدیث ...

بر بندگان مهربان کرده است و اگر بندگان من همه بی [illegible]

من از [illegible] ایشان نا مهربان گشتم [illegible] بندگان [illegible]

شکایت کنند و لیکن من باز کرم [illegible] ایشان را

زنها مهربان کرده ام حضرت شیخ [illegible] ما در حق خلق

بر دو قسم است یا عدل است یا فضل اگر خلق با ما شکر عدل

نکنند حق تعالی با ایشان فضل کند و اگر خلق با ما [illegible] ظلم کنند

حق تعالی با ایشان عدل کند و [illegible] عدل [illegible]

[illegible] کرد و اگر [illegible] وقت [illegible] شد [illegible]

ما عدل [illegible] والله [illegible] الدین [illegible]

و [illegible] التوفیق [illegible] الله [illegible]

طیب الله ثراه [illegible] احوال حضرت شیخ

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

حضرت شیخ محی الدین [illegible]

...ست که چنین از وجود حضرت [illegible] مشابهت [illegible]

...نه یاد داشت خواهد [illegible] صاحب به روشن آن [illegible]

...این کسی که دعا بدر [illegible] باشند بر روی آن بوی [illegible] رسید

...ی شدت صحبت [illegible] شیخ ما می بر زبان راند

...یاد وی [illegible] زمر کوی تو آید جانهاش فدا

...و بوی تو آید [illegible] بیت [illegible]

...ان [illegible] که صحبت شیخ ما آن [illegible] از زمان هم

...ین چنین [illegible] داشت [illegible] در مقامی که اصحاب قلوب

...ی [illegible] استنشاق [illegible] نعمای

...خوش باقی [illegible] از آن بوی [illegible] نیست در هر [illegible]

...است بوی لطفی ظاهر شود [illegible] لطفی [illegible]

...در هر [illegible] بوی می باشند [illegible] طاعات و [illegible]

[illegible]

که جستی هم باز [illegible] کلیم است تو از سینه کلیمی بوی [illegible]

[illegible] روزی این حدیث را پیش حضرت شیخ [illegible]

می خواندند که قال علیه السلام اذا اکل احدکم طعاما فلا یمسح

یده حتی یلعقها قوله فرمودند حتی یلعقها بعض شارحان [illegible]

چنین نوشته اند یلعقها غیره و این معنی [illegible] است [illegible]

[illegible] متعدی است و هم چنین است چنانکه [illegible] یلعقها [illegible]

لازم هم آمده است چنانکه [illegible] للفاعل [illegible]

[illegible] و این [illegible] از [illegible] است [illegible]

را معنی [illegible] حدیث از [illegible] است که در [illegible]

نوشته اند قاضی محی الدین [illegible] حضرت شیخ [illegible]

درست که بنده را از تالیف خواجه ابو عثمان اسماعیل رحمة الله

علیه حدیثی در نظر آمده است که روی [illegible] صلی الله

علیه وسلم انه قال [illegible]

[illegible] علم برای [illegible] و اگر کسی [illegible] حدیث [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] است و موافق دلیل عقلی [illegible]

[illegible] مشاهده و عیان [illegible] فرمود [illegible] حضرت رسالت

[illegible] بوده [illegible] جمیع اعمال [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] حدیث [illegible] موافق ترجمه [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] مانده که [illegible]

[illegible] آمده که [illegible]

[illegible] عبادت کن تا آنگاه که [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بوده است

[illegible] در تفسیر است و [illegible] شرح [illegible]

[illegible] این بزرگ [illegible] کتابی است [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible] حدیثی که [illegible]

[illegible] این حدیث [illegible]

اجابنی ... انی لست ... و فا هجو فی جاه الله بالن شعر

بن العاص با کریمة و نبود عمرو بن العاص را نام جاهلیت

رسول علیه السلام را هجو کرد و چون رسول علیه السلام بشنید گفت

الهی عمرو بن عاص مرا هجو کرد و من شاعر نیم تو اورا ... هجو

کن باری تعالی عمرو عاص را ... [illegible]

باشد او ... مشهور شد و ما قیل فیه ... [illegible]

فرمودند که پیغمبر صلعم فرمود ... اذا اراد ... [illegible]

فلیبر ... [illegible]

فرمودند که در نوادر الاصول آورده است که ربیع بن خثیم ... [illegible]

بوده است و از شاگردان عبد الله بن مسعود بود و ... [illegible]

وگفت من در خواب دیدم ... ربیع بن خثیم ... [illegible]

که ... اهل ... ربیع رضی الله عنه چون ... [illegible]

... [illegible]

شیطان الرجیم همان مرد را ... دیگر در خواب

... مکی را آورده است و ... نموده است ...

... بسته و بر پیشانی او سه جای جراحت کرده و میگوید که این

... است که ... در خواب نموده بود که ... ابن حشیم الراس

... است ... جراحت که بر پیشانی او است از آب دهن

... حسیم است که ... اندیشه بود و فرمود که قال ...

... رضی الله عنهما کان رسول الله صلعم اذا سافر حمل معه

... المرآة و المکحلة والمدری والسواک والمشط قال

... الکحل ... و عاد الکحل و قال ... المدری

... و هذه المدری ... الف ... [illegible]

... النظام میفرمودند ... شیخ الاسلام شیخ فرید الدین

... مره رضی ... شده بود ... [illegible]

... پیشانی ... [illegible] عصا

و در شب [illegible] از [illegible] در [illegible] رکب [illegible]

را شد رسیده اند که سبب [illegible] عصا [illegible] بود و [illegible] اعتبار

کردند که ای [illegible] حضرت [illegible] بود و اگر [illegible]

روایت از حضرت رسالت صلعم [illegible] است که [illegible]

العصا [illegible] و نیز [illegible] حدیث [illegible] از حضرت [illegible]

میکنند که [illegible] از بعض [illegible] شده [illegible] العصا

این حدیث [illegible] تحقیق شده است [illegible]

دیگر نیز [illegible] دیده ایم و از کسی [illegible] شنیده ایم [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

بوده [illegible] و میان علما مشهور [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] آمده است [illegible]

[illegible] عصا [illegible] علیهما [illegible]

[illegible]

[illegible] تا در چشید بنی اسرائیل جز با تست قصه آن مقام [illegible]

[illegible] کسی می خندد [illegible] عشق او آورد و گفت [illegible]

[illegible] کار خود استخوانها بس کجا با این حال [illegible]

[illegible] التفات نکرد [illegible] هر چند که عشق از حد با عشق [illegible]

[illegible] کار بجایی رسید که خود [illegible] عشق او آورد [illegible]
گفت

[illegible] التفات [illegible] قدم [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] هست استخوان [illegible]

[illegible] است که آن [illegible]

[illegible] بود [illegible] عالم [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

و روح عاصی است تا ایشان را معزز [illegible] سعادت [illegible]

حق تعالی خواهد که آدمی را عاقبت منسوب خود رساند [illegible]

طینت او را [illegible] کند تا [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]

و پیش از آن [illegible] باید بود از حضرت [illegible]

آنرا [illegible] چون [illegible] طالب [illegible]

[illegible] اگر کسی طالب باشد [illegible]

کمال [illegible] حقیقت [illegible]

خواسته [illegible] حقیقت [illegible]

که در حقیقت علم [illegible] عمل خویش [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] طالب [illegible]

[illegible] طالبان [illegible]

صلی الله علیه وسلم

[illegible] انبیا [illegible]

[illegible]

۷

[illegible] شیخ [illegible] چون [illegible] کرد و من [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] و آنچه حاجت بود حاصل شد و این را یاد دارم [illegible]

[illegible] در آمد مشغول شدم [illegible] آن نیز نکرد [illegible]

[illegible] و گفت چون حال چنان [illegible] پدرم گفتم که بامداد شود

[illegible] خود [illegible] حال [illegible] چون چیزی نبود [illegible]

[illegible] آن [illegible] علی الخصوص [illegible] جا می شد که [illegible]

[illegible] کمال داشت [illegible] بود [illegible]

[illegible] برای من [illegible] کرد [illegible]

[illegible] سنگ ریزه بسیار است گفتم [illegible]

[illegible] این [illegible] در [illegible] روز [illegible] شدم و دیگر [illegible]

[illegible] باشم ترا [illegible] و زاری [illegible] که [illegible] یاد دارم

[illegible] ترا [illegible] بود [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible]

[illegible] صورت [illegible] معنی [illegible]

یکی صورتاً دنیا است و معنی دنیا نیست آنچه صورتاً و معنی دنیا است
آن چیست اگر بر باده ازکار نیست و آنچه صورتاً و معنی دنیا نیست
آن [illegible] معنی است که برای عبادت خالص است و آنچه صورتاً
و معنی دنیا است آن طاعت است که بریا کنند [illegible]
صورتاً دنیا است و معنی دنیا نیست آن اداء حق [illegible]
[illegible] با اهل فراهم آید نیت آنکه حق [illegible] دارد [illegible]
دنیا است معنی دنیا نیست و اصل [illegible]
از دنیا بهره [illegible] شیخ [illegible]
در نشست کسی [illegible] سفر [illegible]
شیخ ابو سعید تبریزی بود و شیخ ابو سعید تبریزی شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]

[illegible] رسید و [illegible] بود [illegible] خادم شیخ

[illegible] دید [illegible] [illegible]

کرد خادم [illegible] از آن [illegible] ترتیب طعام کرد شیخ چون

[illegible] طعام کرد [illegible] که در [illegible] می یافت آن

[illegible] طلبید و پرسید اینکه ترتیب طعام کردی

[illegible] خادم [illegible] در صورت حال [illegible] شیخ فرمود

[illegible] شیخ [illegible] خادم گفت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ علی [illegible]

[illegible] [illegible] کرده بود

[illegible] شیخ از قاعده خود [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] [illegible]

پیدا نمود و آورد آنگه شیخ گفت ای حاجب چون ما پیش خویشتن ایمان

گرد آورده ایم اگر پای خود و گرد دنیا داریم پاکی نبود و غریبست [illegible]

معین نموده شد اگر کسی روزه بصیام گذراند و شبها بقیام [illegible]

و زاید الحرمین باشد هیچ کاری نکرده باشد اصل آنست که دوستی

و محبت دنیا در دل او نباشد و هر که دوستی خدا کند و محبت دنیا

در دل متمکن باشد او را مدعی کذاب گویند و [illegible]

چه جای اجابت خواهد بود [illegible] در رعایت [illegible]

غوغای خلق خدمت شیخ شیخ نظام [illegible]

حضور بوده شد که تا بمعرفت ذکر و فکر [illegible]

دائم در بخانه است و کوشش [illegible] از [illegible]

کسی را که آن قوت ندارد که در میان خلق [illegible] مشغول [illegible]

حضرت رسالت صلعم در ابتدا [illegible]

و مکه [illegible] مشغول شد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] در خدمت سید [illegible] با خلق بود و [illegible]
[illegible] مشغول بود و طالب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] در میان [illegible] باشد از
[illegible] و کمان خالی نباشد و باشد که مردم
[illegible] که عشق [illegible] بدان نرسد زبان [illegible]
[illegible] و از [illegible] و این طالب را از این معنی [illegible]
[illegible] آنست که اوقات خود در میان خلق [illegible]
[illegible] مشغول باشد [illegible]
[illegible] مشغول بودی و مخالطت با خلق نکردی [illegible]
[illegible] که از [illegible] بیکسی [illegible]
[illegible] از صحبت خلق احتراز میکنی آن بزرگ جواب داد که [illegible]
[illegible] در خاطر [illegible] روز [illegible]
[illegible]

بدانکه این طایفه هر اصحاب کنند انجم که در ضمای حق هست [illegible]

بین العدمین که هست وجود دیگر میان دو عدم باشد او را حکم عدم

باید گرفت چنانکه در ایام معروفه عادت [illegible] اگر یکروز خون می بیند

بود و طهر باز سیوم روز خون می بیند اما حکم خون [illegible]

الوجود بین العدمین عدم کالطهر المتخلل بین الدمین [illegible]

[illegible] الامر چون عمری که وجود او را حکم عدم [illegible]

در این قدر حیات را غفلت و غفلت [illegible]

چون سالک [illegible] باید که [illegible]

از دو جانب باز دارد و طلب [illegible]

سعی نه تراحت کند باید که بیکار نباشد بلکه [illegible]

باشد و نیز باید که از وقت [illegible]

از [illegible] رو در جان مستغنی نباشد [illegible]

دارد [illegible]

٩

[illegible] باشند تا دنبال او روند و از [illegible] استفاده کنند و دل از
[illegible] زمانی [illegible]
[illegible] روز [illegible] مخصوص است
[illegible] باشند که در روز [illegible] توان یافت که [illegible]
[illegible] باشند که از ایشان و مکان [illegible] بیرون
[illegible] شاد [illegible] کرده [illegible] گردد
[illegible] باشند [illegible] باشند که
[illegible] را با ایشان [illegible] در [illegible]
[illegible] شنیدم که شیخ حضرت [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] تعلیم نماید [illegible] در خاطر کند [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible]

ایشان را برش عقوبتی فرستاد و در دهان [illegible]

با خود گفتم چون از در آشنا [illegible]

[illegible] شود و بند کرده در ایام قدیم [illegible]

بر سر حوض [illegible] بودم و در آن ایام قرآن [illegible]

درویشی را دیدم که مشغولی داشت نزدیک او رفتم و پرسیدم [illegible]

ساکن این شهر نیست [illegible] اینجا [illegible]

و او حکایت کرد که من اینجا درویشی را دیدم [illegible]

[illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] آن درویش را گفت اگر میخواهی که [illegible]

[illegible] همان زمان [illegible] کردم [illegible]

[illegible] پنج سال [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] علمی نباید شد هر چند [illegible]

[illegible] را جهت منسوب [illegible] شیخ

[illegible] منسوب [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] را با جمیع مضحبه را جدا [illegible] نسبت نمی کنند

[illegible] ایشان هم خالی نخواهد بود از علم فرمودند

[illegible] شریعت نجات [illegible] شیخ طریقت [illegible]

[illegible] که [illegible] شعله جهانی [illegible]

[illegible] مشهوری شود [illegible] علم [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] اعتقاد [illegible] شود اگر [illegible]

[illegible] علم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] علم [illegible] معتقد [illegible] شود [illegible]

[illegible] عالم [illegible] کامل [illegible] شود [illegible]

[illegible] حل [illegible] عالم [illegible]

می باید که بادشاه در عادت شاهی خویش آن علامت [illegible]

علی از این بیشتر خبر ندارند و بر روش خود وقتی باشد که [illegible]

علامتی باید که نسبت آن علامت [illegible] در فعل [illegible]

آن حال را که درویش [illegible] نعمت رسید بعد از آن صحبت [illegible]

کرده منقول بود که شمس العارفین خواجه ابو الوفا [illegible]

[illegible] که العلماء ورثة الانبیاء [illegible]

خواجه ابو الوفا گفت نه همانا که ایشان [illegible]

اکتسابی شود [illegible] این علما را علم اکتسابی است [illegible]

از کلمات [illegible] آن حضرت رسالت صلی الله علیه [illegible]

یکی از آن بزبان این عزیزان [illegible]

ذکره الله بالخیر فرمود که ورثة الانبیاء [illegible]

علم آموزند [illegible]

علم من لدنی [illegible]

[illegible] سید [illegible] رحمة الله [illegible] کفت [illegible] نمودند

[illegible] المحجوب از تصنیف شیخ علی هجویری قدس سره است

[illegible] کتابی خوب است اگر [illegible] مرشدی نباشد چون این
رتبه کتاب بسیار [illegible] باشد

[illegible] مطالعه کند او را بسنده باشد بزرگی کتاب بسیار این مطالعه

[illegible] مطالعه این کتاب بود شخصی حکایتی آغاز کرد آن

[illegible] آن حکایت از مطالعه آن باز ماند و دران حکایت

[illegible] آگهی پشیمان شده بود بعد از مطالعه

[illegible] کتاب [illegible] ذوقی نمی یافت بعد از شش ماه

[illegible] مطالعه آن کتاب می یافت یافتن گرفت

[illegible] فرمودند که من این کتاب را تمام مطالعه کرده ام [illegible]

[illegible] که مشایخ نوشته اند در عربی قوت القلوب نیکو کتابی است

[illegible] پارسی [illegible] نیکو کتابی است [illegible]

[illegible]

در کتب سلوک که بزرگان نوشته اند در بیان [illegible] که [illegible]

و از وقت فواید یک چیز از سخن مشایخ [illegible]

میفرمودند پیری بود پسری داشت محمد نام در علم کتابی [illegible]

مردی اهل شده بوده خواست که در عالم طریقت [illegible]

میخواهم تا درویش شوم پدرش گفت یک چله [illegible]

بنشست چون چله تمام کرد و بخدمت پدر آمد پدر [illegible]

خوانده بود چند مسئله پرسید هیچ جواب [illegible]

مرا ازین چله هیچ نفعی نشد [illegible]

باز چون بخدمت پدر آمد پدر باز چند مسئله پرسید [illegible]

جا ما [illegible] و مسئله را بجا گفت پدر گفت ای پسر [illegible]

بشرط سیوم [illegible] چون چله تمام شد بخدمت پدر آمد [illegible]

مسایل باز پرسید [illegible] خلاف [illegible]

هیچ جواب [illegible] نیامد پدر گفت که اکنون کار تمام شد [illegible]

[illegible] جلال الدین مثنوی قدس سره بر بالای [illegible] نشسته بود

[illegible] صحبت [illegible] علو داشت که مردم او را دیوانه گفتندی [illegible]

[illegible] بسیار شنیده ام چیزی ازو نشنیده ام مگر [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] معنویت بیان همین حدیث ازوی

شنیدم که [illegible] جواب گفت که علم دو است [illegible]

[illegible] الاشتغال بالعلوم الشرعیة کتابة

[illegible] مختص [illegible] بالعلم والعمل [illegible]

[illegible] حسنات الابرار سیئات المقربین

[illegible] تحصیل [illegible] فرض العین [illegible] عمدة الشرع

[illegible] الا ما شاء الله [illegible]

[illegible] الاشتغال [illegible] علیه الاشتغال [illegible]

[illegible] ابو سعید ابو الخیر قدس سره [illegible] بکمال حال رسید

[illegible] دانشمند [illegible] در گوشه نهاد [illegible] کتاب

[illegible] گرفت [illegible] ابو سعید [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] بیان [illegible] شد [illegible]

بار دیگر ... از کار دیگر مشغول شدی ... این جهت [illegible]

... تو سایه دشمنی کجا در گنجی جائی ... خیال و ... [illegible]

میفرمود ... فرزندی بود صالح و صاحب ... در مسجدی امامت [illegible]

ذ ... آغاز سخنی ... از کلمات مشایخ و احوال ایشان ... [illegible]

را راحتی ... آمدی مجموعی بوده در آن مجلس حاضر شدی و از ... [illegible]

لذت گرفتی بار روزی این امام غایب بود و خودی ... [illegible]

وعظ گفتن گرفت و حکایات شیخ و احوال ایشان که ... [illegible]

شنیده بود آغاز کرد چون سخن ... [illegible]

اعتماد برسید که این حکایت مشایخ ... [illegible]

موذن بجای او نشسته است حکایتهای مشایخ میگوید ... [illegible]

برخواست و گفت ما را ازین کلمات ... [illegible]

نمی شاید ... خدمت شیخ این ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] غزالی رحمة الله علیه سخنان اصحاب حال در مصنفات
[illegible] بسیار گفته است و بیانهای خوب کرده اگرچه حال خود اغلب
[illegible] علمی غالب بود و [illegible] غالب بود بخلاف برادر او خواجه احمد
[illegible] رحمة الله علیه که او را حال غالب بود و علم مغلوب بما نا
[illegible] بهتر بود حالم و لباب برای برادر تصنیف او کرده و محمد
[illegible] گفته که درین کتابها نظر میکنی که ترا مفید و محمد باشد
[illegible] این سخن حضرت شیخ قدس الله سره فرموده اند که امام
محمد برادر [illegible] بود و خواجه احمد گفتی لیحال چون کتابها بدو رسید
[illegible] برادر نشسته و درآن میان این بیت در قلم در
[illegible] برای مطالع و [illegible] را معجل [illegible] دوست
[illegible] بیت [illegible] فرموده اند مولانا فخرالدین رازی رحمة الله علیه
[illegible] اصحاب حال هیچ تصنیف خود نیاورده هم بدان
[illegible] منقدی که مناسب ایشان بود و مقصود داشته اگرچه بس

بزرگوار بود و تصنیفها داشت و امام محمد غزالی [illegible] تصنیف

کرده چنان می نماید که او را از حال خطی تمام بوده است و [illegible]

صاحب ذوق در حالت مطالعه در رسائل [illegible] چون ذکر مولانا فخر الدین

رازی در مجلس استاد بود و مولانا بهاء الدین [illegible] و [illegible] او [illegible]

مشهور است حاضر بود و گفت که من چنین شنیده ام که در کتابت خانه

قاضی برهان الدین کابلی رحمة الله علیه نسخه اربعین رازی بخط

مصنف است و در آن نسخه در دو صفحه [illegible] از اول [illegible]

کلمه الله الله نوشته بوده و در آن دو صفحه کلمه [illegible]

آورده اند که در وقت کتابت آن ذکر حق جل و علا بر وی مستولی [illegible] بوده

بر صفحه خواسته که تعلیم در کاغذ نویسد جز کلمه الله [illegible]

تا آنگاه که از آن حال باز آمد خواه ادام الله [illegible] که از مولانا

مجد الدین حاجرمی روایت کرده اند که [illegible]

[illegible] بود که [illegible] کاغذ [illegible] دوات و قلم [illegible]

...کنند یا کشفی شنیعی این جز تمامی بکلمه ای از آن آمده نوشته
...خواجه قدس سره [illegible] نفرمود اگرچه مکتوبات عین القضات
...نسبتی است اما در [illegible] عجبی و کمال تحقیق است حتی که بعضی
...[illegible] که در چهار سال که او را عمر بود جمله حاصل کرده ام
...و کلام [illegible] است و در سایر علوم کذلک از آنجا می توان دانست
...در [illegible] مقدار [illegible] که [illegible] است که حاصل شود در [illegible]
...و لیکن این [illegible] که درین مدت کمال حال حاصل کرد
...[illegible] که حقیقت [illegible] که [illegible] نداشت اگرچه بعضی را
...خواجه احمد غزالی شیخ اوست و لیکن طریق صحبت که در مرا
...با ایشان [illegible] داشته است یا [illegible] شود و دلیل بیان می کنند که
...شیخ او نبود [illegible] چون او را داماد محمد غزالی را [illegible] کرده
...در حقایق علوم [illegible] مشکل [illegible] گفته که [illegible]
...شود [illegible] در آن [illegible] که [illegible] اشعار دادم

محضرهای عقیده خود را در رساله نوشت بسبب آن عین القضات را

اگر دیدند عین القضاة گفتند تو نیز رساله نوشته و تخلیص جو

او گفت من کشتن خود را بدعای سحری خواسته ام و رساله را چون

نوشتیم و همچنان بود که نوشتند در مناجات خواسته بود که ...

آتش کن و نظر تو سوخته شوم تا آنکه دعا قبول شد همچنان شد او را

بوریا پیچیدند و روغن نفت در آتش زدند و بسوختند ...

که در وقت سوختن آهی نزد ... گفتند که این ...

قوی بر دعای سحری خواسته بود ای چه جای ...

گفت از آن می نالم که می بایستی آتش را آهسته ...

چون فرود فرو دمی سوز داد ز دل من از پس ...

نقل از چه بودان که خدا را ... نوشته

با خدا ... نوشته بود ...

خواسته ام ... خواسته ام ...

[illegible] حضرت [illegible] بود [illegible] خود [illegible]

[illegible] قدس الله سره [illegible] فرموده اند امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه

[illegible] از اصحاب رسول [illegible] در یافته بود امام [illegible]

[illegible] امام [illegible] در خواب می بیند که قبر مبارک رسالت [illegible] باز

[illegible] در استخوان مبارک حضرت ایشان را از خود [illegible]

[illegible] در تعبیر این خواب متحیر بود و کسی را برای [illegible]

[illegible] تعبیر این خواب [illegible] طلب کن

[illegible] این خواب را بر [illegible] ابن سیرین گفت این خواب

[illegible] این خواب اگر باشد [illegible] این [illegible] امام

[illegible] نقل کرده اند [illegible] امام نقل نموده [illegible]

[illegible] رضی الله [illegible] در این باب [illegible]

[illegible] چون [illegible] در [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible]

[illegible] باید [illegible] کنند [illegible]

شافعی در آخر [illegible] در بغداد گویند که بعد از نقل امام [illegible]

خلقی با امام احمد حنبل رحمه الله بودند امام شافعی [illegible]

امام احمد [illegible] پیاده [illegible] در رکاب امام شافعی میرفت [illegible]

مردم چون [illegible] امام شافعی [illegible] بن [illegible]

کردند [illegible] امام احمد حنبل خود را [illegible] آمد [illegible]

میفرمودند مولانا فخر الدین رازی رحمه الله [illegible]

وقتی که در مقام [illegible] آمد [illegible] امام احمد حنبل [illegible]

آمده بود و هر بار که ذکر امام شافعی رضی الله عنه [illegible] گفت [illegible]

ذکر امام اعظم [illegible] رضی الله عنه [illegible] گفت [illegible]

تو قرآن خوانده [illegible] گفت [illegible] تصنیف کرده ام [illegible]

خوانده که خدای عز و جل در قرآن میفرماید [illegible]

رضی الله عنهم [illegible]

بود [illegible] دست خواجه [illegible]

[illegible] خاک در بار شریف شاهی گردان او باشیم [illegible]

[illegible] ذاتی کن [illegible] که چون [illegible] بود و [illegible] گردون [illegible]

خاک [illegible] او [illegible] شده [illegible] لطف [illegible]

[illegible] محمود جاندار که بنده [illegible] در دوستان [illegible]

[illegible] دیده خاک آستان [illegible]

[illegible] زبان [illegible] شیوخ [illegible]

[illegible] العارف [illegible] الامام المحقق والشیخ [illegible]

[illegible] محمد بن [illegible] بخاری [illegible]

[illegible] بخاری [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] رساله [illegible] سالکان راه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کرده در این رساله [illegible] نام کرده شد

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیکنند و درین کار قناعت [illegible] کمال شد از شیخ او [illegible] حسد [illegible]

معروف [illegible] یادگار [illegible] شناخت شیخ ادا [illegible] شیخ [illegible] ایشان

اگر چنین بود [illegible] تا بجنس شیخ ادا [illegible] و [illegible]

[illegible] مشتمل علی [illegible] مقبول [illegible] در ذکر بعضی [illegible]

نبوی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حضرت شیخ [illegible]

المشایخ شیخ نظام الدین اولیا [illegible]

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم [illegible]

انه قال سبحانه و تعالی [illegible]

بعضی فقال [illegible] ان [illegible] جعلت علیهم [illegible]

جعلت علیهم عقوبة [illegible] استغفر [illegible]

الی ما [illegible] یعنی این حدیث چنین باشد که [illegible]

خدای سبحانه و تعالی [illegible] مالک [illegible]

[illegible] گرفته کان [illegible]

و [illegible] بحضرت رسالت صلعم در خواب دید

[illegible] رسول صلعم [illegible] کرده آید که [illegible] در [illegible] دان باشند

[illegible] حضرت

رسالت صلعم ورا تصدیق کرده [illegible] رسید که یا رسول الله در [illegible]

[illegible] فرموده که محمد ادریس [illegible] باب [illegible]

[illegible] کافی شافعی [illegible]

[illegible] آن بهست [illegible] و این [illegible]

[illegible] حکومت تو [illegible] رای تو [illegible] خصومت تو

[illegible] شیخ الشیوخ العالم نظام الحق والدین

[illegible] که [illegible] خلقت

[illegible] است رضی الله عنه که

[illegible] فرموده [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] کافر [illegible]

عذاب را بیند ... [illegible] عز و جل ... [illegible]

درست آمد بعده قاضی محی الدین کاشانی ... [illegible]

در نظر آمده است که ... [illegible] رسول صلعم ... [illegible]

ربانی و ... [illegible]

بوجود ... [illegible]

دلیل عقلی معتبر ... [illegible] است از ... [illegible]

الا ایمان ... [illegible]

اگر مومن وقت مرگ ... [illegible]

وقت مرگ ایمان آرد ایمان او قبول ... [illegible]

و ایمان یاس معتبر نیست ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۱۹

۱۵

[illegible] خطا [illegible] اعتقاد [illegible] ایشان [illegible] بود [illegible]

مذهب ایشان [illegible] اسلام و ایمان [illegible] باشد و در مذهب اهل سنت

[illegible] این [illegible] که حکمت چنین اقتضا میکند که [illegible]

[illegible] آورد کافر را در دوزخ جاوید [illegible] بودند که علی [illegible] ایمان

و اسلام را یکی [illegible] اند و گفته اند این دو نام هست [illegible] یکی را — بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] ایمان و اسلام واحد و حجت ایشان [illegible]

[illegible] فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا

فیها غیر بیت من المسلمین [illegible] مؤمن [illegible]

[illegible] واحد است [illegible]

[illegible] ایمان و اسلام [illegible] و حجت ایشان [illegible]

[illegible] قوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا

اسلمنا [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

ایمان را نفی کرد از اسلام و را اثبات کرد که ایمان و اسلام [illegible]
یکی بودی ایمان را که نفی کرد اسلام را اثبات [illegible]
اما حدیث آنست که ایمان اقرار کردن است بزبان و تصدیق
و داشتن بدل و عمل کردن بارکان ایمان حجت اینست آن
این حدیث است که رسول صلعم فرموده الایمان اقرار باللسان
و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان و عمل [illegible]
که حق جل و علا فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
عمل الصالحات بر ایمان کرد و عطف الشی علی نفسه [illegible]
پس درست شد که ایمان دیگر است و عمل دیگر [illegible]
اعمال از ایمان نیست زیرا که ضد ایمان کفر است که طاعت [illegible]
بودی بایستی که معصیت کفر بودی [illegible]
باید که طاعت ایمان نباشد چون در میان [illegible]
که بنده بترک طاعت کافر نشود درست شد که طاعت [illegible]

۴۰

[illegible] معرفت نوع [illegible] آن است بیان آن معنی که از آنست طالبان شنیده

[illegible] ایمان بذات خداوند [illegible] بیان وجود [illegible]

[illegible] است نوع جزوی را [illegible] آن جزوی [illegible] خواندند حضرت [illegible]

[illegible] بوده [illegible] که معرفت حق سبحانه و تعالی بر سه

[illegible] معرفت ذات و معرفت صفات و معرفت افعال

[illegible] معرفت صفات رسیده اند و بعضی

از معرفت صفات بمعرفت ذات [illegible] انبیا علیهم السلام

[illegible] معرفت بوده [illegible] در ادراک آن همه کس را دشوار است

[illegible] معرفت بطریق مجاز آنست که دلهای شکستگان را

[illegible] باشد [illegible] در مصنفات خویش آورده است

[illegible] جزوی است [illegible] لازم [illegible] آن

[illegible] علم [illegible] معرفت آنست که [illegible] جزوی است

[illegible] حقیقت ذات آن [illegible] و بعضی گفته اند معرفت

و چون همه یکی است و آشنائی معرفت ذات است [illegible] معرفت تمامی

حقیقت چیزی است و آن بفکر و نظر [illegible] حاصل شود [illegible]

گفته‌اند معرفت خاص تعلق بعلم الهی است [illegible]

عالم گویند و [illegible] علم الهی را [illegible]

او را عارف خوانند و [illegible] بسبب [illegible]

است و معرفت ایزد تعالی [illegible]

نهایت ندارد [illegible] که معروف کامل باشد [illegible]

[illegible] و از اینجاست که حاصل [illegible]

و آن عجز [illegible]

ما عرفناک

[illegible] در [illegible] حقیقت معرفت [illegible]

علم [illegible] حاصل شود [illegible]

امیرالمؤمنین علی [illegible] معرفت [illegible]

[illegible] بس معرفت [illegible] آشنائی است [illegible]

٢١

تا معرفت [illegible] از آنکه عمل بنور معرفت [illegible] کرده بود افتاد [illegible]

16 [illegible] گشته [illegible] عزوجل [illegible] [illegible] علیه السلام

[illegible] نور [illegible] بر آن نور معرفت است [illegible] نور معرفت در

[illegible] بیکدو دست [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] زایل کند و اضداد را [illegible] محمود است [illegible] اول

[illegible] بود [illegible] شیخ ابا یزید بسطامی قدس الله سره در نظر

[illegible] درآمد و سوال کرد که [illegible] مرا [illegible] نور معرفت [illegible]

شیخ فرمود [illegible] طعام آورد و [illegible] کردند آن مرد [illegible] الست

[illegible] دو روز [illegible] همین سوال کرد شیخ [illegible] فرمود [illegible] که طعام

بیاورید و [illegible] کرد [illegible] آن مرد گفت شیخا از [illegible] معرفت پرسیدم

[illegible] طعام [illegible] شیخ فرمود ای برادر معرفت [illegible] است

[illegible] بندگان خدای تعالی [illegible] و کسی را [illegible]

[illegible] مولانا فخرالدین رازی رحمه الله

علیه از غزنین آمد روزی بخدمت شیخ [illegible] پارسا [illegible] پیش [illegible]

مهمانان در میان مجلس [illegible] بود [illegible] مولانا [illegible]

باز دادند و پیش او حاضر شدند مولانا گفت [illegible] که [illegible]

ما بخدمت شما آمده بودیم که مستفید گردیم و شما [illegible] آن مجلس [illegible]

هیچ نفرموده مولانا چیزی در معرفت خدا خوانده که مولانا [illegible] گفت

علی جنیدی کتاب در معرفت خدا نوشته ام یعنی گفت [illegible]

[illegible] جنیدی کتاب [illegible] که حدیث [illegible]

پیغمبر صلعم فرموده که ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها [illegible]

النفس ما [illegible] و [illegible] آن کرده [illegible]

حدیث گوید و [illegible] نفس باشند [illegible] حدیث گوید [illegible]

نوع حضرت [illegible] است [illegible] که [illegible]

اول که نفس با صاحب حدیث گوید یعنی [illegible]

با نفس حدیث گوید معنی [illegible]

[illegible] اول نور آید صاحب [illegible] کند و اگر [illegible]
بگیرد تا خطره [illegible] نباید [illegible] از رجوع [illegible]
نفس [illegible] و اگر [illegible] کشف [illegible] آن خطرات [illegible]
[illegible] حقانی [illegible] و خطرها ما خوذ است [illegible]
اول [illegible] است [illegible] و فعل [illegible] تا فعل از ایشان
[illegible] و در خطره اول مواخذه باشد
[illegible] باید که در حقانی [illegible] زیرا که خطره [illegible] و فعل
از [illegible] خطره [illegible] عز و جل است [illegible] بحضرت
[illegible] که در دل [illegible] آید حقانی و ملکی
و شیطانی و نفسانی [illegible] قلب [illegible] خطره [illegible]
ملکی [illegible] تعلق [illegible] شیطانی از [illegible] نفسانی از [illegible]
[illegible] معلوم
[illegible] صاحب [illegible] حقیقت

دوم شهوت است که خورد و شکم [illegible] پر کند او [illegible] دو دولی [illegible]

باشد دو باشد رحمانی است و آنکه [illegible] از شهوت دل اوست آن ملکی است

[illegible] آنکه اول بار [illegible] در دل افتد شیطانی است [illegible]

بی [illegible] در دل آید آن نفسانی است [illegible] بوده [illegible]

آنچه چنین گفته اند که با کتاب خدای عز و جل مقابل کنند اگر موافق

کتاب باشد رحمانی بود و الا شیطانی یا نفسانی [illegible]

[illegible] قبول کنند [illegible] باشد [illegible]

نفس [illegible] دشوار آید رحمانی بود [illegible]

اذا نزل [illegible] في القلب [illegible]

[illegible]

[illegible] از خاطر [illegible] خاطر [illegible] آن [illegible]

[illegible] از خاطر [illegible]

[illegible] آن [illegible]

که [illegible] از خاطر [illegible] فهم [illegible]

[illegible] خطر [illegible] شیخ پرسید که [illegible] با یشان که [illegible] سخن گوید

شیخ فرمود [illegible] بار [illegible] بگوید [illegible] میان [illegible] الهام

[illegible] کسی فرق کند که [illegible] او از غیب باشد [illegible]

[illegible] خاص شیخ شیوخ العالم سلطان الاولیا [illegible]

[illegible] قدس الله روحه فرمود توبه بر سه قسم است

ماضی و حال و مستقبل اما حال آنست که از معاصی و گناهان پشیمان

شود [illegible] اما ماضی آنست که خصمان را خشنود کند [illegible]

[illegible] ده درم غصب کرده است [illegible]

[illegible] آن توبه نباشد توبه آنست که ده درم [illegible] باز دهد [illegible]

[illegible] و اگر کسی را بگفته باشد [illegible] دشنام [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] خواهد و اگر کسی [illegible]

مناسب بعد

[illegible] باشد [illegible] فافت [illegible] کوید [illegible] سبب [illegible]

که بر دیده او [illegible] انجا با حضرت حق سبحانه تعالی [illegible]

گناه کبیره و کبیره [illegible] اگر [illegible] کرده [illegible] شده

می باید که [illegible] ضعیف خلق [illegible] و آنها [illegible]

بگوراند مقصود از [illegible] و معانی آن [illegible]

هر معصیتی [illegible] نسبت [illegible] آمده است [illegible]

که [illegible] از آن کردن گناه و معاصی [illegible]

رحمة الله از حضرت خواجه قدس الله روحه [illegible]

ارتکاب معصیت کرده در اوایل جوانی [illegible] توبه کرده [illegible]

در دل او یاد آن معصیت میکرده [illegible]

معصیه از [illegible] زایل شده است یا هنوز باقی است [illegible]

خاطر او [illegible] میدارد حال او [illegible]

که او را باید که در نفس خود نگاه کند [illegible]

نقل است که [illegible] نفس [illegible] بیرون [illegible] کرده

و یکبار [illegible] باقی [illegible] الله [illegible] می یابد

خشک [illegible] است که [illegible] در [illegible] چنان [illegible]

که [illegible] آن [illegible] کرده است و این قصه [illegible]

[illegible] چنین آورده اند که در زمان [illegible] میان دو کس

[illegible] است [illegible] علیه السلام

[illegible] که امشب [illegible] در یک خانه باشند و در صبح از خانه [illegible]

[illegible] از در دروازه [illegible] آمد از وی [illegible]

[illegible] آن [illegible] باشند ایشان چنان [illegible]

[illegible] آمد [illegible] بود این [illegible]

[illegible] ام [illegible] کیست [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] از و در وجود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرد [illegible] آن گناه [illegible] کرده باز [illegible] شد

[illegible] که [illegible]

و بعد از آن خود راست [illegible] است که [illegible] بود [illegible]

[illegible] بوده [illegible]

همه [illegible] بوده و بوده اند که این سلسله در میان ایشان [illegible]

مختلف بوده است که بعضی بر آنند که تا [illegible] راست [illegible]

او لذت معصیت چشیده و در [illegible] کرده [illegible]

از ترک کسی که لذت [illegible] بوده [illegible]

که تصور آن گناه در ضمیر این کس [illegible] در دل [illegible]

[illegible] همچنین [illegible] اصلا [illegible]

[illegible] بوده [illegible] در حال جوانی [illegible] آید [illegible] پیری [illegible]

[illegible] بوده [illegible] شیخ الاسلام [illegible] الدین

مسعود قدس الله سره العزیز [illegible] شنیدم [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] خصمان [illegible]

صاحب شوق [illegible] فرمود که [illegible] یاد آمده که من نسبت فضل
دادن [illegible] او را [illegible] حکایت از کسی [illegible] شنود که [illegible] کردن
او را [illegible] غایب شد در آنچه خدمت شیخ در باب [illegible] بود [illegible]
و کسی [illegible] من دانستم که [illegible] ممکن است و عالم هست [illegible]
مردم که [illegible] بر روم [illegible] را [illegible] کرده ام و چون
[illegible] در [illegible] آمده ام [illegible] کرده ام و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] علی [illegible] قلب باشد امکان معصیت هست [illegible]
[illegible] گوید قلب [illegible] امکان معصیت نباشد
[illegible] گفته است رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] شبهه [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]
[illegible]

[illegible] بوده باشد و اگر [illegible] از آن [illegible] کلی [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
برعمل [illegible] نظر [illegible]
برای خدا [illegible]
معصیت [illegible] که خدای عز و جل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
آن شیخ شیوخ العالم نظام الحق والدین [illegible]
در حدیث آمده است که پیغمبر صلعم [illegible]
می آید که محمد را با خدای محمد آن روز نور قربتی و نوطلبی حاصل [illegible]
در بر آمدن آفتاب آن [illegible]
حدیث [illegible] راه [illegible]
نوردی و نوطلبی حاصل کنند تا هر روز [illegible]
[illegible] ازین [illegible]
مشاهده در دنیا و آخرة نهایت ندارد تا اگر [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] هم صحبتی نهایت [illegible] جمعه و [illegible] بود [illegible] حضرت
شیخ الاسلام [illegible] الدین قدس الله سره [illegible] کشتان خود در
[illegible] روزی کنند بعضی از ایشان [illegible]
[illegible] کی این چه [illegible] است [illegible] ساعت معلوم
[illegible] که این چه [illegible] بوده است بنده فقیر را با مولانا حسام الدین
[illegible] رحمة الله علیه که از مریدان اعلی حضرت سلطان المشایخ
بود [illegible] سخن در طلب صحبت یاری [illegible] افتاد او فرمود
[illegible] به اندازه حال خود چیزی باید خواست و صحبت یاری
[illegible] مشکل است کسی که در مقامات مستقیم نباشد از [illegible] صحبت
[illegible] سخن مستعمل است این [illegible] سعادت
[illegible] شیخ قدس سره [illegible] مشرف گشت این قصه
[illegible] ایشان [illegible] چنین صحبت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] این دعا را
[illegible]

بسیار ورد باید کرد اللهم انی اسئلک حبک وحب من
یحبک والعمل الذی یبلغنی الی حبک اللهم اجعل حبک
احب الی من نفسی ومالی واهلی ومن الماء البارد و میگفت
میگفت مرا کسی که با صدق و صفاست کیست در میدان
عشق بحاست با موج و نهنگ تا نشاید غواص بجز
در شب افروز خطاست میفرمود که از بزرگی شنیدم که
گفت که دو طالب از شهر بغداد بحج روان شدند که سنت جمال
رفته است که هر که اول نظر بر کعبه افتد آن زمان هر دعا که کند
فی الحال مستجاب شود ایشان که نظر ایشان بر کعبه افتاد
یکی از ایشان قضای بغداد خواست و آن دیگر شیخ الاسلامی
بغداد طلب کرد و آن سیومی گفت
حج گذارده در بغداد آمدند یکی که از ایشان قضا
طلبیده بود قاضی شد و آن دیگر شیخ الاسلام بغداد شد

بیهوش شده بود در پای او از خجلت آنکه شاه شهیدان را محتاج

بیدار کردن شود رستی از نهایت درد می نالید و می گفت الهی

یکی از ما فقرای بغداد خواسته بود او را قبی سیاهی و آن

دیگری پدرم شیخ الاسلامی بغداد داده فمن از تو محبت تو خواهم

و آن بدین رغبت حاصل کرده شهیدی یا نفی او را او در بستر شهیدان

اولادی شهیدی ما هر کرا محبت خویش شرف کنم او را بلا ابتلا

و او را بغم مبتلا کنم تا که چون خواجه حسین منصور حلاج قدس سره

خود را بر دار کرده بود هر قطره خونی که از تن وی می چکید آواز انا الحق

بر می آمد تا چون بدو زمین می افتاد نقش نام او مید بیدا می شد

با وجود چنین ما از تو نقشبند که شیر او را در وجود نام چند گویند

و در آن دکان سعید بن احمد کبیر و بعضی بما فت از آن دست

قدر و لولو و طرا می شدی از آن ایک سبب او را و خری دکان شسته

کند و من در حیره است با خشش مینماید [illegible] این چه نقلو است که

١٠

در بیان عشق الهی حقیقی [illegible] چه گفت این کرما اصحاب [illegible]

خود بر آن کوهم ره از دی [illegible] از در خود وانا الحق گفتی و [illegible]

که همچنین [illegible] یک شهر بیار حدیث کن یار گرفت و لهذا حکما

گفته پرده [illegible] ماهی که سیم و دیگران [illegible] تمام

گرانبود کرا خواهد دوست روزی پیغمبر بود شد که رسول صلعم

فرموده است عجب من قوم یدخلون الجنة فی السلاسل فرموده

قومی باشند که ایشان را فردای قیامت به زنجیرها [illegible] بهشت برند

بعضی گفته اند که آن قوم اطفال مسلمانان باشند که ایشان را بجبر و زجر

در مکتب پیش استاد و معلم می برند اگرچه ایشان از آن نفور [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] کار [illegible]

[illegible] از بعضی [illegible]

[illegible] بعضی میگویند که آن قوم [illegible]

[illegible] از [illegible] اسلام [illegible]

مدتی مسلمانان بدوزخ باشند اعمال و اخلاق ایشان بر وجهی
میباید کرد که مستحق بهشت خواهند شد بود و در وقت آن میگویند
که فردا قیامت طایفه از محبان حق را فرمان رسد که در بهشت
روید ایشان گویند خدایا ما را با تو محبت بود بهشت را چه کنیم
چه کنیم فرمان رسد آری همچنین است اما وعده دیدار ما در بهشت
است آنجا روید تا وعده بوفا رسد ایشان گویند ما چه کنیم که در بهشت
رویم ملائکه را فرمان شود تا زنجیرهای نورانی در گردن ایشان
اندازند و بجوستان در بهشت کشند از لطف تو هیچ بنده
محروم نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد لطفت بکدام ذره
پیوسته شد که آن ذره به از هزار خورشید نشد [illegible]
[illegible] طریقت [illegible] حقیقت است که اعظم مقصود و اهم
مطلوب [illegible] حضرت [illegible] محبت باری است محبت ذاتی
و محبت [illegible] محبت ذات [illegible] محبت صفات

از مکاسب بیت [illegible] نفی است و طریق اکتساب محبت [illegible]

ذکر است مع غلبة الله [illegible] و این را چهار چیز [illegible]

دفع شهوت است که شرط است و آن خلق و دنیا و شیطان

و نفس است طریق دفع شیطان و نفس الهی گردان است [illegible]

چون [illegible] تعالی [illegible] [illegible]

نام و او مسجدی بنا کرده و اما است آن مسجد شیخ [illegible] الدین

مشهور [illegible] رحمة الله علیه [illegible] و همراه شیخ [illegible]

[illegible] ترک [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و وقتی از [illegible] شیخ [illegible]

رحمة الله علیه [illegible] که تمام [illegible] آن کس [illegible]

که [illegible] دوستی حق جل و علا [illegible]

اکنون اگر ترک [illegible] در راه خدا [illegible] تعالی [illegible]

تو [illegible]

و رخصت شد از شیخ باز گردید و چون قدیم شیخ لب بسته بود

بید شیخ قطب الدین رحمة الله علیه داد چون بخدمت

شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس الله سره رسید این قضیه را

بخدمت حضرت شیخ باز نمود حضرت شیخ فرمود خدای تعالی

در کلام مجید میفرماید ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او

شما بهر آنچه این کار کرده شاید بود امروز این کار نکرده خدای تعالی

اینکه چی را چند اکنون در همان نزدیکی قلعی بزرگ است که مردان یار

رسید بخدمت شیخ الاسلام و آن خاندان کرام را خدمتهای

کرده بعد شکاری آن خاندان فسوس [illegible] روزی بخدمت شیخ الشیوخ

قدس سره [illegible] بود قاضی تقی الدین کاشانی [illegible]

[illegible] حاجی محمد [illegible] گفت

که [illegible] از سفر حج آمده ام [illegible] در خانه [illegible]

[illegible] میخواهم که باز سفر کنم [illegible]

۵
این وقت در برهان
همیشه غالب که اینجور
این کار نکرده باشد

میگویم مفارقت حرارتی نیکو نباشد درین تردد مانده ام

بسبیل بیان آنست که از باطن خدمت شیخ استمدادی نماید تا [illegible] — امداد آوردن شاید

که در حق و محرمی پیدا شود و گفت بوقت وحشت حال من هم

حضرت شیخ عرض می باید داشت حکم التماس او چون عرضه

یافته شد حال او برای نور افزائی مخدوم که رسانیده می شود تا محو آن

فرمایند حضرت شیخ قدس الله سره فرمودند او را بگو که این آیه را

با وضو بر روی صفحه بار بخواند و بوقت خواندن دست راست

بر سینه خودی مالد و فرو دمی آرد چون بر این طریق ملازمت

نماید از هر حالی که شکایت میکند بفضل الله تعالی خلاص یابد

آیه اینست هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا

مع ایمانهم ولله جنود السموات والارض وکان الله علیما حکیما

بعده حضرت شیخ قدس الله سره از قاضی محی الدین پرسیدند که

این مرد بجهد درست باشد بل قاضی گفت نام او [illegible] و گفت

همچنین کسی را [illegible] کار [illegible] و [illegible]

باید [illegible] وجه معاش [illegible] کسب [illegible] عبادت

[illegible] کار باید کرد [illegible] عبادت

[illegible] آنگاه [illegible] آید [illegible] جستن از خلق باشد

[illegible] ایشان هر دو قسم جوارح مشترک است کسب وجه معاش

[illegible] دل [illegible] تلاوت قرآن و ذکر و عمل جوارح [illegible]

[illegible] بر زبان رانند [illegible] طاعت ابلیس را

[illegible] عشق [illegible] در خطاب اسجدوا [illegible] سلطان

[illegible] محبت حق سبحانه و تعالی

[illegible] محبت [illegible] انسان [illegible] اسم

[illegible] ملائکه [illegible] و ابلیس [illegible]

تضاد [illegible] [illegible] عشق و عقل [illegible]

[illegible] عقل [illegible] عشق [illegible]

غالب گشت عشق چون دوستان بر عقل ایشان غالب است

اختیار از ایشان برده و اولی غالب بود و مستغرق بود و مدرکه شنیده شده است

که عشق را از عشقه گرفته اند و آن گیاهی است که بر درختها برود

اول بیخ خود در زمین محکم کند پس شاخها برآرد و خود را در درخت پیچد

و همچنان میرود تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کشد

که نم اصلا در رگ درخت نماند و هر غذا که بواسطه آب و هوا بدرخت

می رسد بتاراج می برد تا آنگاه که درخت را خشک کند همچنین عشق

چون در دل انسان پدید آید از وی جدا شود تا آثار بشریت و باطل کند

چنانکه عشقه بر درخت پدید آید از وی جدا نشود تا درخت را

خشک کند عشق نیز چون با آدمی پیوندد همان کار کند عاشق

درین باب میگوید ✽ غازی که برای کشتن اندر تگ و پوست

جان داده براه عشق فاضلتر ازوست فردای قیامت این بان کی ماند

کان کشته شمشیر دشمن است این کشته دوست

احمد معشوق [illegible] و گفتی در میان جماعت نشسته بود شبی از
حجرهٔ خود بیرون آمد و در آب حوض رفت و در خشکی موضع
[illegible] گشت و میگفت الهی من از این جای بیرون نخواهم
آمد تا نگوئی که من کیم و چیستم آوازی شنید که تو آنی که فردا قیامت چندین
جهان از شفاعت تو از دوزخ خلاص خواهند یافت شیخ گفت
همین بسنده نکنم دیگر باره آواز شنوانیدند که تو آن کسی که فردای قیامت
چندین کس از شفاعت تو در بهشت خواهند رفت شیخ احمد گفت
همین هم بسنده نکنم مرا باید بدانی که من کیستم آنگه آوازی شنید
که ای احمد ما حکم کرده ایم که در دنیا [illegible] عاشق ما باشند
و تو معشوق ما باشی [illegible] خواجه احمد از آب بیرون آمده در شهر
در [illegible] کرد [illegible] یا احمد معشوق
[illegible] القلوب [illegible] که خواجه ابراهیم ادهم
قدس الله سره [illegible] گرم

وگفتم الهی اگر کسی را از محبان خویش عشقی داده که دل او [illegible] از دیدار

دیدار تو حبیب [illegible] شکایت شود آن چیز زور [illegible] کرد [illegible] تحقیق

شوق تو را حضرت [illegible] بسیار بکشد عشقی حضرت عزت جل جلاله از [illegible]

دیدم مرا [illegible] شنیدی ای ابراهیم شرم نداری که [illegible] طلب [illegible]

که دل ترا شکایت کرد اندیش از دیدار حبیب که دل مشتاق [illegible]

[illegible] از لقای حبیب شکایت شود خواهد ابراهیم [illegible]

گفتم یا رب در محبت تو مبهوت و متحیر مانده ام [illegible] که چه گویم

هم تو مرا بیاموز که چه گویم فرمان شد که این کلمات [illegible]

اللهم رضنی بقضائک وصبرنی علی بلائک واوزعنی شکر نعمائک

عاشق صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیمار شود و بیمار باشد دل را برای محبت آفریده است هر دل که درد
محبت حق نباشد او بیمار است فردا او هیچ سود نشد مگر با دل سلیم
بخرد یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم موافق
این معنی حکایتی فرمودند که خواجه نقشبند نور الله مرقده یکی از
مریدان عهد خویش بود روزی بکوچه‌ای می‌گذشت تشنه شد بر در سرای
ایستاد و آب خواست ناگاه دختری خوب روی از آن خانه
بیرون آمد چون شیخ را با جامه صالحان دید آب آورد خواجه
چون جمال آن دختر بدید شیفته جمال او شد خواست که قدم
پیش نهد بجای مغیلان گشت و بیهوش بیفتاد و چون خواجه از آن خانه
آمد و شیخ را پرسید که این چه حالت است شیخ گفت دلی داشتم
مهجور یکی از این خانه بیرون آمد و ببرد و خواجه را چون حقیقت کار
معلوم شد گفت همه بحوران دختر من است و کار بدست ماست کاری
خواهم کرد که ... جامه خواجه نقشبند از این معنی خوشحال شد

پس جمعی که در آنجا نشسته بودند بعهد مشغول گشتند چون از

عهد بیرون آمدند گفتند چون با ما قرابتی میکنی این خرقه درپیش

بیفکن و جامهای ما را که مهیا کرده ایم بپوش شیخ گفت قبول

کردیم پس جامهای ایشانرا آوردند شیخ خرقه بیفکند و جامهای

ایشانرا در پوشید همه درین محل بسر او ندا در دادند که ای مدعی

یک نظر در غیر ما کردی خلعت اهل صلاح از ظاهر تو برکشیدیم اگر

نظر دیگر خواهی کرد خلعت معرفت از باطن تو بیرون خواهیم کرد

خواجه نقشبند چون این آواز را بشنید در لرزه در آمده و کلاه بنهاد

از گناه توبه کرد و بخدا بازگشت [illegible] ذکر [illegible] شد حق

سبحانه و تعالی حضرت سلطان الشیخ نظام الحق والدین قدس سرهما

در وجه [illegible] بودند که چنین آورده اند که امام احمد حنبل رحمة الله علیه

بار حضرت عزت جل جلاله را در خواب دید [illegible]

که بنده [illegible] بدوست [illegible] کفتند

ثالث آنکه ملاقاتی مناسب باشد یا غیر آن فرمودند بطوری که گفته اند
حضرت شیخ قدس سره را وصیت کرده بودند را آنکه تا بود گفتندی
که از دنیا می روند بعد از وفات بعض افراد ... برسند
... از دو ... بود یا نه بزرگی در ... بود بعد از نقل او
... در ... دیدم و این معنی از وی پرسیدم جواب گفت
این ... است که دیده است ... که ... اعتقادی قوی بود
... از دیدن این جواب مشکل خاطر زیاده شد تا آنکه زیبا نام ...
... گذشت ... جای ... بود بعد از نقل او ...
... دیدم همین معنی از وی نقل کردم گفت آری بعضی مردمان
... شند ... دیده ام از وی پرسیدم بکدام عمل این ...
... گفت چند ... که ... یافتم ...
... بعد ... دادم خدای سبحانه ... مهربانی کرد
... فرمودند که در ...

آورده است که شیخ الاسلام شیخ علی موفق قدس الله سره

گفت در خواب دیدم که در بهشت رفته ام چون بدر بهشت رفتم در

حضرت قدس رسیدم مردی را دیدم در سر وقت حق چشمها

گشاده و نظر جانب حضرت قدس داشته چنانکه پلک هم برهم

نمی زند از رضوان بهشت پرسیدم که این مرد کیست گفت

معروف کرخی است قدس الله سره که در دار دنیا خدای را

باید نه بهشت پرستش کرده و نه از خوف دوزخ بل جمال حق

الی لقای پروردگار پرستیده باری [illegible] درین نظر بر جمال لایزال خود

ظاهر اعز

گردانیده است تا روز قیامت همچنین خواهد بود

در ذکر بعضی از حضرت شیخ العالم نظام الحق والدین قدس الله سره

در [illegible] بوده اند قاضی قطب الدین کاشانی رحمة الله مردی عالم

و متقی بوده و در شهر ملتان در مدرسه که خاص ایشان [illegible]

سکونت داشت اقامت هم [illegible] شیخ [illegible] بهاء الدین

ذکریا قدس سره بهر روز در وقت نماز بامداد آنجا رفتی و نماز
بامداد با او گذاردی روزی مولانا قطب الدین با شیخ الاسلام
گفت که شما از مقام خود هر روز چندین راه دور می‌آیید و بامداد
می‌گذارید اگر هم با شما جماعت است چندین تشویش برای چه می‌کشید
شیخ الاسلام گفت که بدین عمل می‌کنیم که حضرت رسول صلعم فرموده
من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف نبی پیغمبر بوده‌اند گری بود
... بگیرند گویی و سخن گرامی داشت خلق را از سخنان او ذوق
شستگی و شوقی و راحتی افزودی تا بسفر حج رفت و چون باز آمد آن
ذوق در گفتن سخنان و تذکیر او نمانده بود با او گفتند که سخنان
و بیان جانسوز که بود نمانده است سبب چیست گفت آری من هم
میدانم که آن چاشنی نیست و آن سبب شوریست فوت شده
... که ... شده که در وقت گذارده‌ام
... نماز ... آمده است ... بزرگان

سلف کرده‌اند حسب باشی بود شیخ الاسلام شیخ فرید الدین

قدس الله سره هر را فرموده نمازی که در بین شب آمده است نگاه

بگذار و قرار است که همچنان گردم و دلیل بر این آنکه ابن عباس

رضی الله عنه روایت است که شبی در خانه خاله خود میمونه رضی

الله عنها بوده‌ام و رسول صلعم همدران نزدیکی بود چون نصف از شب

بگذشت آنحضرت بیدار شد و بنشست و نظر سوی آسمان کرد و این

آیه برخواندن ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار

تا آخر سوره برخوانده بود آب وضو طلبید وضو ساخت و در نماز ایستاد

و من نیز برخاستم و وضو ساختم و اقتدا بدان حضرت کرده و در جانب

چپ آن حضرت ایستادم گوش من بدست مبارک بگرفت و بجانب

راست خود آورد و بایستانید و [illegible] نماز [illegible] حضور دل

تا آن نماز گویند و در این باب حدیث است که لا صلوة الا بحضور

القلب حضور دل از اول تا آخر نماز معتبر است [illegible] یاد کردید

ی بوده است از مریدان خاص شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین
بکر باخرزی قدس سره و او را حسن افغان گفتندی در غایت
بزرگی بوده و صاحب ولایت نیز بوده چنانکه شیخ الاسلام بهاء الدین
[illegible] اگر فردا قیامت مرا گویند که بدرگاه ما چه آورده گویم حسن
افغان را آورده ایم وقتی این حسن در کوچه میگذشت بمسجدی
رسید که موذن تکبیر گفت و امامی پیش رفت و خلق بجماعت بایستادند
حسن نیز بدان جماعت درآمد و با وی اقتدا کرد چون نماز تمام کردند
و خلق باز گشت خواجه حسن نزدیک امام رفت و به آهستگی با او گفت
ای امام تو در نماز شروع کردی و من با تو بودم تو از اینجا بدهلی
رفتی و بردگان خریدی و باز گشتی و آن بردگان را در ملتان بردی
و باز وقتی و از آنجا بملتان آمدی و من دنبال تو سرگردان شده میگشتم
آخر این چه نماز بود که ما با تو گذاردیم [illegible] مردی بود [illegible]
از افاضل [illegible] گفتندی رحمة الله علیه [illegible] و در اول حال نویسنده

بوده و در آخر روی از اشتغال دنیا بگردانیده و یکی از اصحاب ایشان
شنیده و چنان نقل می‌کند که شبی با خواجه کریم در دهلی بودیم هیچ کس نزدیک
شهر بسته بودند به جهت حضور نماز او که بدین مرتبه بود که وقتی در نماز
شام ... به نماز مشغول بود و مردمان از دنیا
بیرون از دهلی بسیار بوده است کسی به کار ... بیرون آمدن
دروازه نمی‌توانست بودن این خواجه کریم در بیرون دروازه به جهت
در نماز مشغول شد یاران او بر در دروازه بر آمده آواز می‌دادند
که زود در شهر در آی و دربانان دروازه نیز فریاد می‌کردند
و خواجه کریم در نماز مشغول بود القصه چون بخصوص نماز خود را
به آخر رسانید از آنجا به دروازه در آمده و یاران شهر روان شدند
او را گفتند که ما چندین مقدار ترا دعا کردیم و آواز دادیم ...
... می‌گفت ... آواز و فریاد کسی نشنیدم ...
دارم که او در نماز باشد و آواز و فریاد کسی شنود ...

شیخ [illegible] رحمة الله علیه توضیح نوشته است که [illegible] کتابی چنین آورده است
که روزه [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] باید که نیت قضا و کفاره
قرائت نکنند و [illegible] فایت [illegible] باشد چه محتمل است
[illegible] نوشته شده باشد که [illegible]
نیت همچنین نماز جمعه که نوشته شده بگذارد دو دو چهار رکعتی نفل نیت
نماز ظهر که [illegible] در حق خدا بوده است و نوشته شده بگذارد و همچنین
نماز عصر و عشا و درین جمله که گفته شد در همه رکعتها فاتحه بخواند و سوره
با او ضم کرده باشد و نماز مغرب دو رکعت [illegible] را در چهار رکعتی نوافل نیت
می تواند که [illegible] در رکعت سیوم [illegible] بجا آرد و در [illegible] اسم
همچنین بخواند [illegible] فرموده اند که [illegible] همچنین است
که نوافل [illegible] و نوافل ضحی و اشراق و تحیت مسجد که [illegible]
اگر [illegible] که نماز [illegible] فایت کند روا بود و چه [illegible]
[illegible] نفل [illegible] قضا فوایت [illegible]

[illegible] وقت گزارد و [illegible] در فاتحه [illegible] در پیش [illegible]

روشن کند در شب قبر [illegible] شما [illegible] از [illegible] بر بام [illegible]

و ندا کند ای [illegible] امتان محمد خدای تعالی شما را [illegible]

[illegible] در پیش است و آن اول شب گور است [illegible]

برای آن شب پیش کاری بکنید و آن است که دو رکعت نماز بگذارد

و در هر رکعتی بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون پنج بار بخواند تا [illegible]

در شب گور شما را روشنی بخشد و چون روز شود همان [illegible]

بر بام بیت المقدس بر می آید و ندا می کند که ای بندگان خدا

امتان محمد خدای تعالی شما را روزی [illegible] بخشیده [illegible] شما را روز

در پیش است و آن روز قیامت است برای آن روز در پیش کار

کاری کنید و آن این است که دو رکعت نماز بگذارد [illegible] در هر رکعتی بعد

[illegible] ده بار قل هو الله احد بخواند چنان باید که در آن روز [illegible]

آفتاب سوزان سایه نصیب کند [illegible] بعد از نماز [illegible]

[illegible] بوده است [illegible] تعالی و رحمة [illegible]

و [illegible]

[illegible] صوم [illegible] صوم [illegible]

[illegible] که محمد [illegible] است [illegible]

چون جزائی [illegible] دارد و [illegible] جبار تعالی است هر آینه صانع [illegible]

[illegible] دیدار و در روایت [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و از [illegible]

[illegible] است [illegible] بودند [illegible] گفت [illegible]

[illegible] از [illegible] بودند [illegible] است که [illegible]

[illegible] است که آن [illegible] کدام است [illegible]

[illegible] است که [illegible] الاعمال [illegible]

[illegible] و انا [illegible] بودند [illegible]

[illegible] شده ام [illegible]

[illegible] اول و ۳ [illegible]

و از روی وقت اختیار رو داد بسیار هم حاجت خواهد افتاد که [illegible]

که با جماعت مستغرق اند [illegible] و [illegible] در روح [illegible]

من صام [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام فرید الدین

گنج شکر قدس الله سره بیشتر بسر برده بودی بعد از [illegible]

[illegible] باز کردندی [illegible] و حاضران مجلس را دادی مقدار [illegible]

بودی که ایشان صائم بودندی شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله سره العزیز

کردی و بیشتر روزه داشتی و شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس

روزه در صوم کم بودی اما عبادت و طاعت بسیار [illegible]

فرمودندی که کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا [illegible] فرموده اند که شیخ الا

سلام بهاء الدین [illegible] [illegible]

[illegible] خوردن کسی را روایت کرده و کسی [illegible]

رسیده باشد اگر چه [illegible] باشد [illegible]

بگو خداوند را روزه داشتم که هر کس [illegible] شب قدر [illegible] در آخر رمضان [illegible] بگیرد

کسی [illegible] سنت صوم [illegible] بگیرد [illegible] را [illegible]

[illegible] گفت [illegible] در عشره آخر رمضان

در مسجد جامع دهلی حرسها الله تعالی عن الآفات [illegible] بیست شب

معتکف شد و این حکایت را قاضی محی الدین کاشانی رحمه الله گفتم

قاضی فرمود که چون خدمت شیخ قدس الله روحه بگویم چون [illegible] رفت

صورت حال باز نمود حضرت شیخ فرمودند در عشره آخر رمضان

اعتکاف سنت موکده است که رسول صلعم در عشره آخر رمضان

معتکف شدی یکسال در غزا بودند از سبب آن اعتکاف آن

رمضان فوت شد در رمضان دیگر قضا کرد بیست روز معتکف شدند

و بعضی مشایخ در میان [illegible] بودند بنابر آن که در اعتکاف اندک

[illegible] سنت [illegible] روز [illegible] بیش [illegible]

[illegible] شوند [illegible] اعتکاف [illegible]

که من مشغول میفرموده‌اند که از زمانی که بخدمت شیخ الاسلام فرید

الدین قدس سره رسیده بودم که [illegible] بوده [illegible]

خود [illegible] بحضرت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین [illegible]

بحد [illegible] کرده ام [illegible] بود که [illegible] از [illegible]

طلبیدم تا جایی که حضرت شیخ فرموده‌اند [illegible]

نیست درویش را [illegible] شهرت [illegible] حاصل [illegible]

عنایت شد

[illegible] است پس گفتم [illegible] حضرت شیخ [illegible]

که این بنده را [illegible] شهرت [illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] در [illegible] از آن [illegible]

جوابی گفتم که [illegible] حکم ایشان [illegible]

[illegible] بحضرت شیخ العالم شیخ نظام الحق والدین قدس

[illegible] فرموده [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ از [illegible]

وجه دوم و پانزدهم ماه رجب هم آمده است که در شهر دانشمندی
می بود او را مولانا فخر الدین گفتندی هر مسئله که از او پرسیدندی
جواب شافی گفتی و در مباحثه با دانشمندان تقصیر نکردی دانشمندی
در آمد و از حال تعلم او استکشاف کردند گفت من هیچ نخوانده ام
و شاگردی کسی هم نکرده ام چون بزرگ شدم و خود را شناختم وقتی
نماز خواجه اویس قرنی گزاردم و مناجات کردم الهی بکرم خویش
رسیدم و چیزی نخوانده ام مرا علمی کرامت فرمای حق جل و علا بر
این نماز در علم بر من بگشاد و هر مسئله مشکل که در میان می افتد من
بحق [illegible] آن می شود و آن نماز جهت طالب علمی باید که در
سیوم و چهارم و پنجم ماه رجب روزه دارد و در وقت چاشت
هشت رکعت نماز گزارد اول چهار رکعت نماز بگزارد و بعد فاتحه الحمد
ده بار قل هو الله [illegible] سلام دهد هفتاد بار این دعا بخواند لا اله الا الله
الحی القیوم [illegible] آن چهار رکعت دیگر بگزارد و بعد از فاتحه ده بار [illegible]

او را جا دکفر ابنده تا آخر شش کان بار بخواند بعد از سلام هفتاد بار بگوید

[illegible] تو بی صمدی و [illegible] ی دلیل محو ایاک نعبد و ایاک نستعین

بعده چهار رکعت نماز بگذارد دو دو در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص

سه کان بار بخواند بعد از سلام هفتاد بار سوره الم نشرح بخواند بعد از دو

بر دل خود فرو دارد و حاجت خواهد امید است که بحق خدا بر آید

[illegible] نموده اند بعد از نماز خفتن چهار رکعت نماز برای [illegible] بگذارد

در هر رکعتی بعد از فاتحه پنج کان بار سوره انا اعطیناک الکوثر بخواند

بعد از سلام این دعا بخواند اللهم [illegible] و [illegible] بحق [illegible]

[illegible] روایت کرده اند این نماز [illegible] از شام بگذارد از [illegible]

[illegible] بخواند [illegible] از برکت این دعا [illegible] بار [illegible]

نماز خفتن [illegible] سوره [illegible] چهار رکعت [illegible]

[illegible] در هر رکعتی بعد فاتحه و اخلاص این [illegible]

بعد فاتحه و اخلاص

اول [illegible] صد بار [illegible] دو رکعت دوم بعد از فاتحه و اخلاص صد بار [illegible]

بگوید و در رکعت سیوم بعد از فاتحه و الم نشرح سه بار ... بگوید
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه و اخلاص صد بار درود بگوید بعد از
فراغ نماز صد بار صلوات بخواند این نماز برای آمدن حاجات است
نیز آمده است و مشهور بوده و دو رکعت نماز بعد از نماز شام هر شبی روا
در حدیث آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه چهار قل بخواند و سلام دهد ...
که علامت قبول نماز بنده آنست که بعد از هر نماز این دعا بخواند
اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا
الجلال و الاکرام   در زکوة و صدقه شیخ الشیوخ العالم
نظام الملة و الدین نور الله مرقده میفرمود شیخ الاسلام فرید الملة
و الدین قدس الله روحه فرموده است زکوة بر سه نوع است
زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت زکوة شریعت
که از دویست درم پنج درم بدهند و زکوة طریقت آنست که از دویست
درم پنج درم نگاه دارند باقی به درویشان بدهند و زکوة حقیقت

که همه دوستان این صدقه بدهند و چیزی نگاه ندارند میفرمودند که صدقه
دیگری مرد حقیقت است دیگری رفقا است صدقه آنست که چیزی بجملهٔ [illegible] بدهند
درویشان است که دوستان درویشان را چیزی میدهند و آنها هم
بمقید بلطف آن درویشان را چیزی بدهند و دو فایده آنست که در وجه حق [illegible] از حق
زجان و تشنیع و سخاوت بدگویان باز باشند و رسول صلی الله
علیه وسلم این را نسبت عمل کرده است بعده فرمودند در صدقه
پنج شرط است چون این شرایط در صدقه موجود باشد آن صدقه
قبول افتد از انجمله دو شرط پیش از عطاست یکی آنست که آنچه میدهد
[illegible] حلال باشد دوم صدقه بمردی صالح بدهند که در فساد خرج نکند و دو شرط
در حالت عطاست یکی آنست که هر چه بدهد بتواضع دهد [illegible]
خلقی دهد دوم آنست که هر چه دهد در پوشیدگی دهد [illegible]
پنهانی دهد و یک شرط بعد از عطاست که آنچه داده بود [illegible]
[illegible] و منت ننهد و کرده را از خویشتن دور کند میفرمودند که [illegible]

و ده رکعت نماز عمل مشایخ آمده است بیک سلام در هر
رکعت ده سوره قرآنی از آخر بخواند این نماز منقول الحفظ
می گویند معلوم نیست که این نماز از بهر حفظ کند از ده است یا حرکه
این نماز نیز از رو با بهر حفظ ملاقی شود از این جهت نماز حفظ منقول شد
میسر شود بهر رای حفظ ایمان دو رکعت نماز بعد از نماز شام آمده است
در رکعت اول بعد فاتحه هفت بار سوره اخلاص و یکبار قل اعوذ
برب الفلق بخوانند و در رکعت دوم بعد فاتحه هفت بار سوره اخلاص
و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند بعد از سلام سر سجده نهد
و سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان میسر شود نیز را
یا ربی [illegible] و در [illegible] بعد امورنا فاتقی الدین کشتی [illegible] مردی
با علم و صلاح [illegible] و او [illegible] بعد از نماز شام دو رکعت
نماز گذارد [illegible] در رکعت اول بعد فاتحه سوره و السماء و
و در رکعت دوم بعد فاتحه والشمس وضحیها و والطارق بخواند [illegible] جول و

افضل کرده این روز را بر [illegible] شب [illegible] که خدای [illegible]

[illegible] و گفت [illegible] [illegible] و [illegible] بر [illegible] و کار [illegible]

[illegible] شهید [illegible] [illegible] وقت نماز [illegible]

[illegible] نماید الصلوة الی روح [illegible] هر گاه کسی از خانه بیرون

آید باید که دو رکعت نماز بگذارد و آنگاه بیرون آید تا [illegible]

آن خانه [illegible] حق تعالی [illegible] و اگر کسی

دو رکعت نتواند گزارد وقت بیرون آمدن [illegible]

چهار بار این کلمات بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

فضیلت و ثواب این چهار کلمه که چهار بار بگوید [illegible] و رکعت

و اگر کسی [illegible] دو رکعت [illegible] در مسجد در آید [illegible] که تحیت مسجد

نتواند گزارد این کلمات را چهار بار بگوید [illegible]

[illegible] گزارده باشد [illegible]

در تاریخ سیوم و چهارم [illegible]

[illegible] منافی عظیم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] [illegible]

[illegible] شد [illegible] [illegible]

با دیگر [illegible] این کس [illegible] باید [illegible]

[illegible] این کس [illegible] [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] [illegible]

[illegible] باید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

ترجیع کرده

[illegible] این معنی [illegible] [illegible]

مخصوص شد

[illegible] آن [illegible]

[illegible] زمان [illegible]

[illegible] [illegible]

رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] جابر بن [illegible] آنحضرت [illegible] روزه [illegible] شهر

رمضان معلق بین السماء والارض لا یرفع الا بزکوة الفطر

[illegible] در [illegible] شیخ عالم نظام الحق والدین قدس سره

[illegible] فرموده اند [illegible] علیه السلام [illegible] عالم [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] باشد هر که [illegible] روزه دارد [illegible]

[illegible] شریف [illegible] روزه [illegible] باشد [illegible]

حدیث دیگر است من صام الدهر ضیقت علیه جهنم [illegible]

[illegible] یعنی هر که [illegible] روزه دارد [illegible]

[illegible] بروی [illegible] آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible] بروی [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

حج را از نوبت حج ... اعمال ... نوشته‌اند ... [illegible]

نمایند و دیگری سعی حج ... [illegible] ... و ... راه ... [illegible]

حج ... دیوان ... نوشته ... [illegible]

انگاه ... که ... آمده باشند ... [illegible]

نتوانستند که خود را بیرون از شهر ... و الا ور ... اولی تر است

عاشقی میگوید کعبه کجا روم چه کنم رخ یار دید کعبه بت کوی

دلبر ... [illegible] ... دوست ... بعضی مردم چون

حج میروند و ... که باز می‌آیند تمامی اوقات خویش را

در ذکر حال مشغول می‌باشند و در مجلسها حکایت میکنند

که در فلان راه رفتیم و فلان محنت و رنج کشیدیم ...

... [illegible] ... داشته‌اند و وقتی مردی ... [illegible]

در مجلسی گفت فلان جا رفتم و فلان جا گشتم ... [illegible]

... خواجگان ... بوده گفته ازین گفت ... زیاده ...

میفرمود [illegible] جلال الدین بخدمت شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] رضی [illegible] بسم [illegible] یا حافظ

یا ناصر یا معین [illegible]

همچنین [illegible] بخدمت [illegible]

و اعانت [illegible] از حق تعالی [illegible]

دعا نوشته [illegible]

یا حافظ یا ناصر یا معین یا مالک [illegible]

و [illegible] شیخ جلال الدین تبریزی [illegible]

[illegible] حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی [illegible]

[illegible]

شیخ شهاب الدین [illegible]

[illegible]

شیخ جلال الدین [illegible]

می کردند و آتش [illegible] تا وقتی که حضرت شیخ معظم
[illegible]
[illegible]
در فضیلت [illegible] خواندن حضرت شیخ [illegible] العالم
نظام الملة والدین فرمودند هر کرا مهمی صعب در پیش آید باید
[illegible] بسم الله
الرحمن الرحیم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] الرحمن الرحیم [illegible] تمام
[illegible] حق تعالی آن مهم او [illegible] کفایت [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر افعال [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible]

که در قرآن موجود است نیست جز تنها در سوره فاتحه است الحمد لله

ذکر ذات است رب العالمین ذکر افعال الرحمن الرحیم ذکر صفات

مالک یوم الدین ذکر معاد ایاک نعبد تنزیه ایاک نستعین

تجلی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین [illegible] ذکر [illegible] الضالین

و تحقیق نیست جز در سوره فاتحه با تمام [illegible] محاضرات [illegible]

شریف است باقی همه در این فاتحه بوده است [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] است [illegible]

تجانس [illegible] است [illegible]

[illegible] باری تعالی [illegible]

و [illegible] در این حال [illegible]

در [illegible] بنده [illegible]

و [illegible] است [illegible]

این [illegible] است [illegible]

[illegible] که این [illegible] کسی است که حافظ کلام [illegible] باشد

اگر او قرآن محفوظ نبودی [illegible]

[illegible] شیخ بدرالدین غزنوی [illegible]

[illegible] فاتحه [illegible] دیگر [illegible]

فاتحه و الحمد چون [illegible] عزیزی رفتم و این معامله را با او گفتم

[illegible] فاتحه [illegible] آن بزرگ نیز فاتحه بخواند [illegible]

[illegible] آیات [illegible] بخواند البقره

[illegible] آیة [illegible] والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار و

الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من

ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل

دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض

لآیات لقوم یعقلون [illegible] شیخ الاسلام [illegible] بدرالدین [illegible]

و حضرت موسوی [illegible] خواهد که قرآن را یاد گیرد باید که اول سوره

یوسف را یاد کند تا [illegible] برکت آن حق جل و علا حفظ قرآن [illegible]

[illegible] یاد کند [illegible]

را [illegible] قرآن شد [illegible] شیخ [illegible]

فرموده اند [illegible]

و در این محل حدیث [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه [illegible]

[illegible] حامل القرآن [illegible]

و در این محل حکایتی فرموده [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

رحلت کرد و او را [illegible]

باز آمد [illegible] و او را [illegible] کرده اند [illegible]

یاد کرد [illegible]

او را [illegible]

همان کسی بود که [illegible] بزرگ [illegible] جهان بود

[illegible] باشی بطمع گفت شیخ [illegible] کرده [illegible] امام [illegible]

[illegible] کنند [illegible] باشد [illegible] سوره یس

[illegible] آغاز کرد و چون تمام شد [illegible] کرد

[illegible] دست و گفت [illegible] انداز [illegible] امام ناصر [illegible]

[illegible] باشی [illegible] این حال [illegible] از هول [illegible]

[illegible] امام ناصر در هلاک شدن [illegible]

[illegible] چون امام ناصر [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] رسید آواز [illegible]

[illegible] بود [illegible] خدای [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

قدس سره [illegible] بهتر [illegible] باشد [illegible]

بعضی گفته‌اند [illegible] خواندن [illegible] بهتر باشد از آنکه [illegible] خواندن [illegible] صوت

قرآن خواندن [illegible] تلاوت بیشتر [illegible]

هم از [illegible] خالی [illegible] وقت خواندن [illegible] دل [illegible]

و از خیالات و خواطر احتراز باید کرد و اگر [illegible] معانی [illegible]

مطلع باشد در وقت تلاوت معانی [illegible] دل [illegible]

خیالات و خواطر اگر در دل [illegible]

[illegible] معانی [illegible] از خیالات و خواطر [illegible]

[illegible]

باید که خواننده [illegible] باشد و جلال و عظمت حق [illegible]

[illegible] در حالت تلاوت باید که [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] باشد باید [illegible]

[illegible]

تا اول [illegible] بر تعلیم [illegible] [illegible] و شد که قرآن را

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] هم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یکبار ختم کند و [illegible] خوانده شود [illegible]

بما شنید [illegible] [illegible] آنست که [illegible] روز ختم کند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ختم کنند بنده [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] که [illegible] حضرت سلطان المشایخ [illegible]

[illegible] [illegible] غالب [illegible] قاضی [illegible] الدین کاشانی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضرت شیخ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرا بگویم که حاذق شوی کار دهم [illegible] اگر [illegible]

از سبب آن چاکری را نمی توانم کرد [illegible] فرمود [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

حساب [illegible] قضا شود [illegible]

آینه مواظبت [illegible] گرفت از گرسنگی [illegible]

خواجه [illegible]

از تعلق [illegible] اگر کسی خواهد که فال مصحف [illegible]

[illegible]

رساله بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

حاجت [illegible]

[illegible]

[illegible] کدام وجودی گفت به هستی و وجود حق [illegible]

[illegible] پرسیدند از [illegible] گفت [illegible]

اسم از کدام صفات است گفت [illegible]

[illegible] حاصل آید بنده فرمود [illegible]

[illegible] باسمی از اسماء باری سبحانه اضافه شود در اکثر احوال

[illegible] آن اسم [illegible] می رود تا چنین آورده اند

که یکی از عزیزان ملاقات شد آن بزرگ از او پرسید

که نام تو چیست گفت عبدالوهاب گفت تو مگر [illegible]

[illegible] گشته آری گفت [illegible] و آشنایی تمام دارد

گفت [illegible] گفت [illegible] عبدالوهاب

[illegible] از بزرگی منقول است که در کتابی [illegible]

[illegible] که [illegible] الشاکر [illegible]

[illegible] خدا را [illegible]

را عبدالرحیم نام بود و که هر وقت آثار رحمت الهی [illegible]

خود بسیار می‌یافتیم [illegible] از خدا [illegible] رحمت خداوندی [illegible]

[illegible]

مصدق این سخن من بچشم خود مشاهده کردم [illegible]

مرا یاری بود [illegible] عبدالجبار نام [illegible] آثار [illegible]

[illegible] آثار رحمت در [illegible] نصیب

[illegible] حال [illegible] بد حال بود [illegible] عاقبت الامر [illegible]

رسیدم [illegible] دروازهٔ شهر افتاده بود [illegible]

[illegible] و بر خاک [illegible] افتاده [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین حسن [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

شد با هم حسن و در قول خبر ابو شیخ [illegible] حسن [illegible] علی [illegible]

شریعت [illegible] اگر که بود [illegible] امیر [illegible]

نام نهادند و گفت [illegible] نبوت نام [illegible] بود [illegible]

اهل [illegible] بیش زمان [illegible] حسن و حسین گفتند [illegible]

زیرا که [illegible] عمر رضی الله عنه گفته است که دوست

[illegible] که نام یکی [illegible]

[illegible] حدیث است که رسول خدا صلعم فرموده که [illegible]

که نام [illegible] بنده خدا نام کنید و در خبر است [illegible]

الی [illegible] عبدالله و عبد الرحمن و عبد الرحیم

[illegible] توره و داود [illegible] شیخ [illegible] شیخ نظام الحق [illegible]

[illegible] که اسماء اعظم بزبان عربی [illegible]

[illegible]

[illegible] اسماء اعظم را [illegible]

در ... [illegible] گوید و ... روی خود ... [illegible] تا مجلس [illegible]

باشد و ... در [illegible] آمده است که [illegible]

[illegible] باید [illegible] که ... [illegible]

باید که ... از ... [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

و ... محمد [illegible] چون [illegible]

[illegible] گفتم ... حضرت شیخ [illegible]

[illegible] دیدم [illegible] است

[illegible] دعا [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] آمده است [illegible]

دیگر هر که مداومت نماید که بعد از نماز عصر پنج بار سورهٔ [illegible] بخواند

چون به [illegible] رسد [illegible] این فرزندان [illegible] اگر روح [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] بخواند [illegible] و [illegible] که [illegible]

دیگر که بعد از نماز [illegible] هر روز پنج بار سورهٔ النبأ بخواند او را [illegible]

شود یعنی محبت خدای سبحانه و تعالی مستغرق شود در [illegible]

چنانکه شخصی محبت محبوبی گرفتار شده باشد [illegible]

[illegible] پس آن شخص اسیر محبت الهی باشد [illegible]

که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] این کلمات را برای امیر المؤمنین حسن و حسین نوشته

[illegible] که حمایل کنند و یا در بازو بندند تعویذ [illegible]

[illegible] کلمات [illegible] الله [illegible] شر کل شیطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسیار حاجتمند بود او دعای مجرب یافت در بهجت فی المجالس خوانده

اشغال کرده و در جمیع الاوقات این دعا را میخواند و هیچ کتاب نی

مطالعه میکرد و در میان اوراق آن کتاب این نسخه یافت و دعا این است

یا جامع الناس لیوم لا ریب فیه اجمع علی ضالتی معروف است

معاویه رضی الله عنه هر سال صد هزار دینار بخدمت امیر المؤمنین

حسن ابن علی رضی الله عنهما می فرستاد یک سال فرستاد و آنکه

نوشت امیر المؤمنین حسن متحیر است که در جواب خبر نکرد

نوشت بیک حضرت رسالت صلعم را در خواب دید و فرمود ای

ابن من دعا را بسیار بخوان تا خدای سبحانه ترا از خلق مستغنی گرداند

اللهم اقذف فی قلبی رجاءک واقطع رجائی عمن سواک حتی

لا ارجو احدا غیرک بعد از چندگاهی معاویه رضی الله عنه

بیست هزار دینار برای امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه فرستاد و عذر

بسیار کرد و میفرمود ... بود ... الاسلام

زمانی که قطب الدین بختیار قدس الله سره در دهلی بوده دران ایام
از قطب الدین در ملتان می بود [illegible] پیش شیخ [illegible] جواب
دید [illegible] ایست و خلقی انبوه بر گرد آن قبه جمع اند و مردی کوتاه
[illegible] هر زمان در درون قبه می رود و بیرون می آید پیش [illegible] از
بعضی خود مان پرسیدم که درون قبه کیست و این مرد که درون قبه
می رود کدام است گفتند درون حضرت رسالت صلعم و این مرد
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه است من بنزد عبد الله رفتم
از حضرت رسالت عرض [illegible] خواه که من جمال شما را ببینم و مشرف
[illegible] شوم عبد الله درون رفت و بیرون آمد گفت
حضرت رسالت صلعم میفرماید ترا هنوز اهلیت آن نیست
[illegible] الحال شیخ الاسلام قطب الدین بختیار کاکی بر سال [illegible] او را
بگوی که [illegible] تحفه [illegible] می فرستادی هر شب [illegible] کردی [illegible]
[illegible] آن [illegible] شیخ الاسلام قطب الدین [illegible]

[illegible] دو رکعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطلاق کنند [illegible]

[illegible] صلوة کدام است [illegible]

[illegible] شیخ قدس [illegible]

این صلوات را اختیار کردهام [illegible]

[illegible]

[illegible]

تسبیح اول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد

علی کل شیء قدیر [illegible] دوم سبحان الله والحمد لله [illegible]

والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

[illegible]

لا [illegible] على [illegible] التوبة [illegible] لا [illegible]

[illegible] تسبيح ششم اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك

وسلم [illegible] تسبيح هفتم سبحان الملك القدوس سبوح قدوس ربنا

ورب الملائكة والروح تسبيح هشتم اللهم لا مانع لما اعطيت

ولا معطي لما منعت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجد منك الجد

تسبيح نهم اللهم اغفر لي ولوالدي [illegible] والمؤمنين والمؤمنات والمسلمين

والمسلمات الاحياء منهم والاموات تسبيح دهم بسم الله خير الاسماء

[illegible] رب الارض والسماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه

شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] که هیچ علاج [illegible] نکرده [illegible]

[illegible] هیچ [illegible] مشغول نشود [illegible] این [illegible]

[illegible] یا رحمن یا رحیم [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible]

ذا الجد منک

بقضاء و بدر این دعا [illegible]

یا شفیق یا رفیق نجّنی من کل ضیق [illegible] پیغمبر خود [illegible]

[illegible] رسول صلعم گفت [illegible]

[illegible] کلمات را مداومت نماید [illegible]

مراد [illegible] اللهم رب [illegible]

[illegible] روح محمد [illegible] السلام [illegible]

[illegible] ملاقات شد که [illegible]

بودند [illegible]

[illegible] که خدای شما را [illegible]

[illegible] گفتند [illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] می آمد [illegible]

[illegible] اللهم ارزقنی [illegible]

[illegible] [illegible] حلال بسیار [illegible]

[illegible] است اگر کسی [illegible] و دنیا [illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible] اند [illegible] که آن [illegible]

[illegible] در این محل حکایت [illegible]

[illegible] روزی او را سفری [illegible] پیش [illegible]

[illegible] خواستند تا [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

[illegible] ایشان پرسید که شما [illegible]

[illegible] که هر روز [illegible] آن [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] الرحیم [illegible] از آن سبب [illegible]

[illegible] رحمة الله علیه حاکم [illegible] بود [illegible]

[illegible] قرآن بسیار خواندی چون

[illegible] او را [illegible] از [illegible]

چون ضعیف [illegible] رسید [illegible] کرده ام که [illegible]

[illegible]

حسین بن محمد کرمانی شیخ [illegible] المسلمین [illegible] گفت

از شیخ ذکر [illegible] شنیده ام که بعد از [illegible]

گفت اللهم [illegible]

سه بار گفت ایشان در وجود [illegible] آری [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible]

فرموده اند که [illegible] سبحانک [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] می فرمودند که شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible]

[illegible] می فرمودند که در روز چهارشنبه [illegible] الصلوة [illegible]

[illegible] دعای [illegible]

[illegible] بود که رسول صلعم فرموده [illegible]

[illegible] صلوة [illegible]

[illegible] دست [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] حاجت [illegible] و [illegible]

[illegible] باید داشت و [illegible] باید

[illegible] صورت باید [illegible] که [illegible] زمان

[illegible] خواهد افتاد

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] که اصل [illegible] از آنجاست که [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه

[illegible] بگوید که [illegible] از برای [illegible]

[illegible] که ما [illegible] کرده [illegible]

[illegible] این سخن [illegible] امیر المؤمنین عثمان را

[illegible] رسول صلعم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

یعنی وقتی حضرت رسول [illegible] ساختند [illegible] علیه السلام با اصحاب [illegible]
مشورت فرمود که [illegible] با قریش جنگ میکنیم [illegible]
از اصحاب خود بیعت [illegible] صحابه با رسول صلعم بیعت کرده
و عهد بستند که تا جان در تن بود در راه خدای [illegible] جهاد کنیم [illegible]
بار دیگر هم آن زمان رسول علیه السلام [illegible]
که آنرا رضوان میگفتند و این [illegible] بیعت رسول [illegible]
[illegible] یاری از صحابه کردند [illegible]
بیعت کرد رسول علیه السلام [illegible]
هم بار رسول [illegible] بیعت کرده [illegible]
رسول علیه السلام [illegible] دست [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] خود بیعت میکنند از [illegible]
[illegible] شیخ حاضر نباشد باید که [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شد که بعضی مریدان [illegible] الحمد [illegible] السلام

[illegible] ایم چون [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس الله روحه

العزیز [illegible] و در پایان پای شیخ الاسلام

شیخ قطب الدین بختیار [illegible] مخلوق شد [illegible]

شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible] شیخ قطب الدین

[illegible] دست [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] می کنند تا [illegible]

[illegible]

[illegible] حق جل و علا [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] که اول با کسی کرده باشند [illegible]

اگر پیر یکی [illegible] بود [illegible] که شیخ [illegible]

الدین [illegible] قدس سره [illegible]

می باشد یک [illegible]

[illegible] درست [illegible]

بعضی پیر درست باشد و بعضی گفته‌اند درست می‌شود و بعضی [illegible]

درست باشد بنده را از خدمت شیخ قدس سره [illegible]

[illegible] شنیدم که [illegible] منصور حلاج [illegible]

با [illegible] و [illegible] حکم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] درست [illegible]

شیخ [illegible] شیخ [illegible]

دیگر [illegible] شیخ جنید بغدادی قدس سره [illegible]

[illegible] شیخ جنید [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] مرید [illegible] کامل باشد [illegible] خدمت شیخ [illegible] فرمود

اگر مرید شیخ را گوید [illegible] و شیخ گوید تو مرید منی [illegible] او

[illegible] مرید [illegible] باشد و اگر شیخ گوید تو مرید منی و مرید گوید

[illegible] مرید [illegible] باشد زیرا که اراده فعل مرید است [illegible]

[illegible] که در [illegible] کامل بود کسی را که با شیخی صحبتی [illegible]

[illegible] کسی که [illegible] مرید کسی نشسته [illegible] باصطلاح

[illegible] که [illegible] میگویند فردای قیامت اعمال [illegible]

[illegible] کسی که مرید کسی نیست میگویند فلان در [illegible] کسی [illegible]

[illegible] چون [illegible] من رفتم در خدمت

شیخ [illegible] الدین [illegible] ارادت و حلق

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] زمان دست [illegible] کرد [illegible]

[illegible] که در [illegible] آن [illegible] بزرگان [illegible]

[illegible]

جماعت خانه که تربیت کنند با او [illegible] خواست که [illegible]

شیخ در جماعت خانه رفتم و دیدم که [illegible] کرده

[illegible] بسیار شده [illegible] در حال [illegible]

گفتم من خواهم بالای [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] گفتم مولانا بدر الدین اسحاق [illegible]

مقام [illegible] خویش [illegible] مولانا [illegible]

گفت تو دعای کرد یا گفتا شیخ تو گفتم [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] بوده که بالای [illegible]

[illegible] کردم [illegible] بود [illegible] گفت شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

الاسلام [illegible] بوده [illegible]

و خواجگان [illegible] این ضعیف [illegible]

[illegible] کرد [illegible] از [illegible] گرفتی و [illegible]

[illegible] داری [illegible] داشتم [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] الله تعالی هرگاه که [illegible]

[illegible] ولباس التقوی ذلک خیر والعاقبة للمتقین

[illegible] بخدمت خواجه [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] خواهی [illegible] خواهی [illegible]

[illegible] بخدمت خواجه باز آمدم [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] فرمودند خواجه [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] کردی و [illegible]

در آن کس عوض خود دعوی بس بخشنا [illegible] نکو [illegible]
بفرموده‌اند که وقتی بروی شیخ [illegible] آورد و [illegible]
خود نصیحت [illegible] شیخ [illegible] فرموده‌اند [illegible]
دعوی خدائی بکنی دوم دعوی پیغمبری بکنی [illegible]
خبران باشد و طلب [illegible] کرده [illegible] دعوی [illegible]
خواهی [illegible] دوست [illegible]
خواهی که حاصل شود دعوی پیغمبری آنست که [illegible]
دوست [illegible] نشسته [illegible]
مومن و مسلمان [illegible] بکنی [illegible]
است [illegible] روایت [illegible]
مشغول [illegible] شیخ قدس [illegible]
حضرت [illegible] فرموده‌اند [illegible]
همچنان [illegible]

[illegible] گفت [illegible] من [illegible] عوض [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خرقهٔ فقر [illegible] [illegible]

[illegible] از حضرت رسالت [illegible] خرقه [illegible]

[illegible] این خرقه را [illegible] من [illegible]

[illegible] گفت من این خرقه را

[illegible] ابو بکر رضی الله عنه [illegible] گفت اگر

[illegible] گفت من صدق ورزم و طاعت

کنم [illegible] عمر رضی الله عنه را پرسید که اگر این خرقه را بتو

[illegible] عمر گفت عدل و انصاف [illegible] نگاه دارم [illegible]

[illegible] عثمان رضی الله عنه [illegible] پرسید اگر این خرقه را بتو دهند تو چه کنی

[illegible] گفت [illegible] کنم و انفاق ورزم [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]

که اگر این حرف را شنود [illegible] [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خدای را [illegible] پیغمبر صلعم فرموده [illegible]

[illegible] فرمان خدای [illegible]

جواب گوید [illegible] پس آنگاه [illegible]

پیغمبر بوده اند شیخ فرید الدین قدس سره [illegible]

شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سجزی و شیخ

بختیار کاکی در آن حجره در آمدند [illegible]

بسوی خواجه قطب الدین کرد و گفت [illegible]

[illegible] نعمت بخشش شیخ قطب الدین [illegible]

خواجه بنده را [illegible] آن [illegible] خرقه [illegible]

بخشش کنم خواجه معین الدین فرمود [illegible]

مبارک باد [illegible] شد و شیخ قطب الدین [illegible]

فرمود شیخ فرید الدین را [illegible]

[illegible] بودند کی شیخ [illegible] حضرت [illegible] خواجه قطب الدین را
[illegible] خلعت خلافت [illegible] فرمایند [illegible]
شیخ [illegible] کی شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible] قدس الله سره
[illegible] خواجه قطب الدین بختیار اوشی [illegible]
[illegible] خلافت شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر ایشان
[illegible] حضرت خواجه حاضر بودند شیخ بدر الدین غزنوی
[illegible] خادم حضرت خواجه بود و [illegible] آن
[illegible] حضرت خواجه [illegible] در مقام حضرت خواجه
[illegible] شیخ الاسلام شیخ قطب الدین [illegible]
[illegible] خرقه و عصا و مصلی و نعلین چوبین
[illegible] بعد از حضرت شیخ [illegible]
[illegible] آن [illegible] دیده ام [illegible] بود [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام قطب الدین واقع شد

فرید الدین در [illegible] شیخ قطب الدین [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] شیخ فرید الدین

[illegible] هانسی [illegible]

در [illegible] قاضی حمید الدین [illegible]

[illegible] آن جامه [illegible] شیخ فرید الدین [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] آن جامه [illegible] رسید [illegible] که شیخ الاسلام قطب الدین

قدس سره [illegible]

هانسی [illegible] شیخ جمال [illegible]

شیخ جمال [illegible]

شیخ الاسلام قطب الدین [illegible]

[illegible] جمال [illegible] هانسی [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] رفتم [illegible]

[illegible] چون بخدمت شیخ رفتم [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] و [illegible] خدمت شیخ الاسلام

[illegible] یاد داری که با تو وعده کرده [illegible]

[illegible] وفای آن وعده است [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] از حق تعالی خواستیم

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] اجازت [illegible]

[illegible] اجازت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مناقب [illegible] او در [illegible]

[illegible] از حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

شیخ [illegible]

[illegible] شیخ اسلام [illegible]

[illegible] های آن [illegible]

[illegible] کنند که این [illegible]

[illegible]

کرد [illegible] شیخ [illegible] کسی [illegible] گفت که [illegible] با جمال [illegible] از [illegible] شیخ [illegible] رفت [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] گشت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] مریدان شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] بگفت [illegible]

[illegible] هر کسی [illegible] از خدمت شیخ

[illegible] از [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] میان [illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] شیخ نشسته بود در مقابل [illegible]

[illegible]

یک روز خدمت حضرت [illegible] نشسته [illegible] چنین [illegible]

[illegible] حضرت شیخ نشسته بود [illegible] کودک را [illegible]

[illegible] بار [illegible] دیگر خدمت [illegible]

[illegible] شیخ آن کودک را [illegible]

بسیار [illegible] کودک [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] الشیخ [illegible]

یاران بود که [illegible] از حضرت [illegible]

حضرت شیخ [illegible] پرسید [illegible]

شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] پرسید [illegible]

[illegible] از صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] که با [illegible] حال [illegible] نقل میکند

[illegible] آن [illegible] و [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] الغیب لا یحیط [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] ایمان کرده است

[illegible] خود بحضرت

[illegible] زبان خود

[illegible] آن [illegible]

[illegible] بتو از تو [illegible]

[illegible] الحی من المیت و مخرج المیت من الحی [illegible]

[illegible] سبحانه [illegible] معنی [illegible] فرموده [illegible]

که در جمعه [illegible] بزرگی [illegible] عالی مقام [illegible] مقیم [illegible]

شیخ [illegible] مقیم بوده داشت [illegible] در خدمت [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] خانقاه بوده [illegible] حال [illegible]

محروم [illegible] مجلس او [illegible] داشت گردید که [illegible] شیخ [illegible]

رحلت [illegible] آید [illegible] مقام شیخ [illegible]

شیخ [illegible]

این [illegible] است [illegible]

[illegible]

مراد [illegible]

خواهد از رحلت [illegible] آن خواهد بود که [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] فرزندان شیخ با وی [illegible]

[illegible]

[illegible] طریق [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible] محمد رسول [illegible]

[illegible]

مرقومه ... بود و حکایت ... [illegible] ... که [illegible]

بود و چون ... بسیار بود گفت ... این زمان ... [illegible]

گفت ... [illegible] ... بود و ... [illegible]

هم ... نتوانم کرد ... [illegible]

دست حضرت شیخ به دست ... [illegible] ... بود و ... [illegible]

... [illegible] ... از اول ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

از مجلس ... حضرت شیخ ... [illegible]

ایشان گفت ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

چون یاران ... حضرت شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و حضرت شیخ [illegible] شیخ الاسلام شیخ

علاء الدین ذکر یا [illegible] چون بخدمت شیخ ضیاء الدین [illegible]

[illegible] بخدمت ایشان [illegible] روز

[illegible] روز از شیخ [illegible] یافت که یاران دیگر

[illegible] که بعضی یاران [illegible]

[illegible] که [illegible] است که ما خدمت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] یافت این خبر شیخ

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] خشک [illegible]

[illegible] که مقام [illegible]

[illegible] معلوم می شود [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible]

برده بود و دید خواجه سنائی خواجه آدم را [illegible] در بهشت [illegible]

شنید خواجه آدم در [illegible] شیخ [illegible]

خواجه سنائی در خواب دیده بود که [illegible] شیخ [illegible] آدم [illegible]

شنیده است در [illegible] نام کرده [illegible] در علم [illegible]

که قیامت قائم شده است و آن [illegible]

[illegible] خود را [illegible] حاضر کرده گفت

چیزی [illegible] که در [illegible]

در [illegible]

که شنید شیخ [illegible] چون از خواب [illegible]

آدم [illegible] کرد [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

چون [illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا چون [illegible] بود [illegible] آدم [illegible] بود [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] بود و [illegible] کرد [illegible] باید [illegible]

[illegible] لازم باشد و در [illegible] شیخ [illegible] بروح [illegible]

[illegible] بود [illegible] پدر شیخ عثمان [illegible] دکان

[illegible] شیخ عثمان [illegible] از [illegible] شیخ

[illegible] شیخ عثمان [illegible] حال [illegible] شیخ سنائی و [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] این [illegible] حکیم و [illegible] خود

[illegible] شیخ [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] کرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] بود [illegible] شد [illegible]

بدرست [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] را گفت خدای تعالی [illegible]

و شیخ عثمان را گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از اولیای خدای تعالی [illegible]

عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] حضرت شیخ الاسلام

[illegible] دیگر

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرماید [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] باید کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکایت حسام الدین [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible]

که هر روزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] قصد [illegible] افتاد و آن چنان بود که [illegible]
پیش حضرت شیخ بود از آن کتاب [illegible] خوانده بود در خدمت [illegible]
پنهان که آن کتاب [illegible] بار یک [illegible] بود در [illegible] حضرت
شیخ الاسلام را [illegible] خوانده [illegible] گفت [illegible] من آن نسخه
صحیح [illegible] این نسخه [illegible] خاطر
مبارک [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] این الفاظ [illegible]
برای [illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] کردم
در پای حضرت شیخ افتاده بود گفتم [illegible]
[illegible] باشد هر چند معذرت کردم [illegible]
شیخ [illegible] چون از آنجا بیرون آمدم بر سر چاهی [illegible] خواستم
در آن چاه اندازم که من چرا این گستاخی کردم [illegible]

[illegible] می بود [illegible] شیخ [illegible]

حضرت شیخ را [illegible] بود [illegible]

[illegible] سلوک بود [illegible] شیخ [illegible]

و از حال من [illegible] بازگفت حضرت شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] و [illegible] مبارک ایشان [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بود [illegible] ایشان دو [illegible]

[illegible] حضرت شیخ المشایخ ادام [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] امانت [illegible] قبول [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] آورد و قبول کردم او گفت این امانت [illegible]

[illegible]

[illegible] کسی [illegible]

[illegible]

[illegible] در حالتی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الشیوخ نظام الحق والدین قدس سره [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] مستغرق

[illegible] حلال [illegible] سبب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گرفتار از [illegible] علی [illegible]

[illegible] مستغرق [illegible]

[illegible]

حال از روی ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... انبیا علیهم السلام

[illegible] ... که ... [illegible] ... شد ... [illegible]

[illegible]

آمده است که رسول صلعم ... [illegible]

بعد آن ... [illegible]

بر کسی ... [illegible]

گاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

می شود از ... [illegible] ... است که ... [illegible]

که ... [illegible] ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کسی را نگذاری بی اجازت درون باغ آمدن ناگاه کسی در بزد پیغامبر علیه السلام

اعلام کن ... ابو بکر صدیق رضی الله عنه در آمد ابو موسی گوید

آمدم ابو بکر را اعلام نمودم فرمود او را اندرون بطلب و وی را بشارت ده

بهشت ابو موسی ابو بکر را بشارت داد و درون طلبید ابو بکر

در جنب آنحضرت بیامد در بر دست راست آنحضرت علیه السلام بنشست و پایها در چاه

فرو گذاشت بعده عمر رضی الله عنه بیامد ابو موسی آمدن عمر رضی الله عنه

خبر کرد فرمود او را اندر طلب و بشارت ده به بهشت ابو موسی او را درون

طلبید و بهشت بشارت داد و او آمد و در چپ آنحضرت علیه السلام بنشست

و پایها در چاه فرو گذاشت بعد از آن عثمان رضی الله عنه بیامد

ابو موسی آمدن عثمان را به رسول علیه السلام خبر کرد فرمود او را

در طلب و بشارت ده به بهشت ابو موسی او را بشارت بهشت داد

و درون طلبید او بیامد و در مقابل آنحضرت علیه السلام بنشست رسول صلعم

فرمود ... ... خواهد بود و ...

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] خود را [illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحبت [illegible] اول [illegible] تنها [illegible] اما اگر [illegible] تنها

شده ام که [illegible] قاضی محیی الدین کاشانی [illegible]

[illegible] بر کاشانه رسید که نصیحتی و یاد [illegible] حضور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] این را [illegible] گفته [illegible] تحقیق

یافته [illegible] از روی [illegible] باصطلاح مشایخ

[illegible] قلب [illegible] حال [illegible] قلب

[illegible] حال

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] بر ظاهر و باطن [illegible] و در این حال [illegible]

[illegible] این علم [illegible] این علم [illegible]

[illegible]

جلال [illegible] شنید [illegible] شد [illegible]

کرده [illegible] صاحب جمال درخواست کرد که آن [illegible]

با [illegible] مشغول [illegible] اگر از من [illegible] عالی [illegible]

صاحب جمال گفت که [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] آید [illegible] شیخ جلال الدین تبریزی [illegible]

برای طاعت و عبادت [illegible] برای [illegible]

خانقاه [illegible] برای [illegible]

خانقاه [illegible]

گویند [illegible] رسالت [illegible]

اهل خانقاه و باید دانست که [illegible]

ذاکر [illegible] باید که در وقت [illegible] حال و [illegible]

مایل باشد و زبان از قول [illegible] دل [illegible]

[illegible] سالکان [illegible] که [illegible]

خانگاه [illegible]
[illegible] خانقاه
[illegible] آن خانه [illegible] که
[illegible]
[illegible] عبارت گفته
[illegible] خانقاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که اگر [illegible] باطن مشغول [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] مشغول بحق و این نسبت [illegible] نسبت [illegible]
اگر [illegible] با خلق مشغول بوده [illegible] مشغول [illegible] شده
[illegible] قال [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible] علیه [illegible] شیخ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بالهام [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] این
[illegible] کرده [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خدمت [illegible] فرمانه

[illegible] مشغول [illegible] مشغول باشی [illegible]

[illegible]

[illegible]

این مشغول [illegible]

چه مشغولی است که [illegible]

[illegible]

شیخ [illegible]

مشغول [illegible]

[illegible]

شناختی [illegible] کمال خود [illegible]

[illegible] کعبه [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] خدمت کردی [illegible]

[illegible]

افتاده بودمی با او همین معامله فرمودمی و اگر صحبت مجلس شیخ [illegible]

غیره همین معامله کردی و با کسی حکایت مشغول [illegible] فرمودند

که روزی [illegible] شیخ سعدالدین [illegible] قدس [illegible] خدمت سید [illegible]

که [illegible] مشغول بود دست [illegible] کردیم و نشستیم

تا با شیخ [illegible] شیخ سعدالدین گفت در فلان شهر رسیدم و فلان

[illegible] پدرم فلان [illegible] و [illegible] پدرم من گفتم [illegible]

[illegible] که این [illegible] رسیدم شیخ سعدالدین

[illegible] در خود [illegible] و [illegible] گفت ای شیخ [illegible]

[illegible] که کسی [illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] دو [illegible] مولانا [illegible]

و [illegible] صالح [illegible]

[illegible]

[illegible]

و او را از صحبتی [illegible] شد و الله [illegible] کرده [illegible]

کدام [illegible] گفت [illegible] داری [illegible]

تا نام خود [illegible] گرفت [illegible]

که شیخ نام خود را [illegible] کرده است [illegible]

بنده شیخ نام خود را [illegible]

گفت [illegible] من [illegible]

من [illegible]

شیخ الاسلام [illegible] شیخ [illegible]

که آنجا [illegible] می شود [illegible]

بسیار [illegible] گفت این معانی [illegible]

از آنجا در [illegible] آمدم [illegible] شنیدم که [illegible]

و شنیدم از [illegible] گفت [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] قدس الله سره العزیز [illegible]

[illegible] چون [illegible] رسید که بعد از

[illegible] میگفتم شیخ فریدالدین [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] رسید که [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] حاضر آی

[illegible] است

[illegible]

شیخ فریدالدین [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] باید که چون آن پیر نام حضرت شیخ [illegible] فرید آند

[illegible] زمان [illegible] شوقی و ذوقی پیدا شد [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] بجمال [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] که هر جا که [illegible] بجمال [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] شیخ [illegible] گفته [illegible]

[illegible] الدین [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گرفت [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

گفته [illegible] نصیر اول [illegible] که بزرگ عظیم [illegible]

[illegible] شما [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] حکایتی [illegible]

[illegible]

[illegible] راه دور [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطاع طریق [illegible]

[illegible] قطاع طریق [illegible]

[illegible] بود [illegible] چون [illegible]

بخدمت خواجه [illegible] قدس سره رسید [illegible]

و هم کسی را یاد کرد [illegible]

یا علم [illegible] یا دیگر [illegible]

باشد [illegible]

نجات یافتند [illegible] در صحبت [illegible]

شیخ الشیوخ [illegible]

صحبت این [illegible]

این [illegible]

[illegible]

دارد [illegible]

اگر با [illegible]

با [illegible] ملاقات شد [illegible]

[illegible]

[illegible] بگشتند [illegible]

[illegible] کردن [illegible] و صفت [illegible] صاحب [illegible] او بیابانشد بود و

[illegible] حال او [illegible] توان دریافت حقیقت حال او را

[illegible] او [illegible] در خویش سیر باید کردن که بعد از

[illegible] حال بیابد اگر دل از دو میل دور کرد [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] است و اگر دل [illegible]

[illegible] حقیقت حال از

[illegible] طریق

[illegible] کلام [illegible] کنند

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] علوم [illegible] کرده [illegible] نوع [illegible] است

[illegible]

[illegible]

بجا آورده است بسیار گفتند پس مر پدر را باید که بهتر از خود و [illegible]

و محبت دارد تا کمتر از خود باد رجه نیکویی در این نوع باشند

[illegible] اختلاط و بجا آوردن [illegible] و هی المقصود [illegible]

که در طبیعت ما مرکوز است که در هیچ کس را بهتر از خود نخواهد مگر پدر

پسر را که هر چند بهتر از خود بیند خرسندتر باشد و فرموده اند که حکمت

فرزند تا آن حد نیکوست که [illegible]

چنین باشند پس پدر باید که [illegible]

دین باشد و چون [illegible]

چنانچه [illegible]

بوده است [illegible]

او را در [illegible] بجای پدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

کار قضای [illegible] دیگر است پسر را بدو طاقتی نبود تا او کرد دعای پدر

بدو نزد آمد پسر بیمار شد و در بستر مرض افتاد تا مدتی نماند پدر او را در تجهیز او

[illegible] ندامت و خجالت از در [illegible] فرو گذاشت کار در [illegible] اکبر [illegible]

[illegible] از خود [illegible] نوشت پدر [illegible]

مضمون آنکه [illegible] زیاده ام و حال [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] گرفت [illegible]

پدر در جواب [illegible] نوشت مضمون آنکه [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] کسی [illegible] دور [illegible]

[illegible] کسی [illegible] کسی [illegible] باد

در [illegible] حضرت [illegible] داده [illegible]

[illegible] باید که در راه حق او را فرزند [illegible] یاد [illegible]

[illegible] نامه بود این [illegible] که [illegible]

[illegible] داده [illegible]

آنرا فراموش نموده باشند الا آنکه پادشاه ازین بیخبر نیست که بایشان توانائی قدر
نیکویی دیگر کرده بجا آورده [illegible] باشد دوستی کنند با کسانی که
[illegible] بمخالفت نموده اند اگرچه پدر ایشان بخشنده [illegible]
ایشان [illegible] برادران ایشان یا از قوم ایشان بیخبر بوده باشند
جهت دو نوع است یکی از دوست [illegible] دوستی [illegible]
آنجهت [illegible] قوی دوست [illegible]
دیگری که [illegible]
اما دوست [illegible]
در دنیا [illegible] چنانچه [illegible] الاخلا
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین [illegible] دوستی [illegible]
بسبب فسق [illegible] باشد [illegible] دشمنی یکدیگر خواهند بود [illegible]
[illegible] این جهت فرموده [illegible] دوستان
[illegible] دوستان [illegible] نموده اند [illegible]

[illegible] سبب [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] افتاد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] تاثیر [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که اهل خود را مشغول ذکر داشتی چون آن وقت خود را [illegible] کرد [illegible]

خدای را خدای بسنده است [illegible] دیگر [illegible]

البرکا [illegible] فی رحمة الله علیه گفته است [illegible]

تا [illegible] مع الله [illegible]

و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]

فی الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الله [illegible] آنست که دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل [illegible] پس چون مطلع شوند اهل الجنة گویند
[illegible] یکدیگر را دوست [illegible] بر کسانی که یکدیگر را برای خدا
دوست داشتند [illegible] پس چون نظر کنند اهل بهشت [illegible]
[illegible] اهل دنیا [illegible]
[illegible] دوست داشتند [illegible] یکدیگر را از بهر دوستی خدا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] الشیخ [illegible]

شیخ نظام الحق والدین [illegible] قدس الله سره العزیز [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] دعا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خود [illegible]

یعنی اگر [illegible]

[illegible] کل رجل [illegible]

[illegible] الفضل [illegible] شیخ جنید [illegible]

[illegible] زوال عقل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] در عالم [illegible]

[illegible] از عالم غیب [illegible]

[illegible]

همین بود می گفتم [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کاملی [illegible] [illegible] از خدمت شیخ الاسلام [illegible] شیخ [illegible]

قدس سره [illegible] شیخ الاسلام [illegible] شیخ قطب [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

در صحبت بودی [illegible] سلطان [illegible]

اوایل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] از صحبت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] کافی باشد چون [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از ان کاک [illegible] اند حضرت شیخ از [illegible] بود [illegible] رسید

[illegible] از ان کاکت [illegible] کسی کفته باشی که این [illegible] دیگر

[illegible] حضرت [illegible] کفت آری [illegible] افعال [illegible]

[illegible] بود [illegible] از [illegible]

[illegible] شود [illegible] بالای [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باز [illegible] دنیا

[illegible] که دران وقتی که [illegible] شد

[illegible] بود رسید بادشاه خراسان

[illegible] شیخ فریدالدین عطار [illegible]

[illegible] رسید دعائی بکن که [illegible]

که وقت دعا [illegible] است که [illegible] وقت [illegible] سلام [illegible]

حضرت شیخ [illegible] فرمود [illegible] نزول [illegible] دعا

باید کرد و ذکر [illegible] دفع [illegible] شود [illegible]

که [illegible] دیدم که او [illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] دیدم چون [illegible] شکر [illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

تا چه کار با کسی [illegible] کنند در تسلیم [illegible] دوست

[illegible] کار خویش را [illegible] و [illegible] کار [illegible] تسلیم [illegible]

[illegible] شیخ شهاب [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] سخت [illegible]

[illegible] در کار حق [illegible] حالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برای دعا [illegible]

[illegible] وقت گفت ای عزیزان [illegible] دعا [illegible]

[illegible] ام [illegible] گفتن [illegible] خواب [illegible]

[illegible]

خشکی و زردی براه یافته بجای زردی و تری [illegible] دیدم از [illegible]

گفتا چون زرد چون گلی است گفتند صاحب این باغ [illegible]

درختان خشک شوند چرا آب نمیدهی گفت ای [illegible]

و آب نیست [illegible] فضولی [illegible] کار [illegible]

بگفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

که تیغ ... [illegible] عالی برافراز ... بیشتر بود ... دست سلطان

عنایت الرحمن ... مقدس اعصار ازمانی ... [illegible]

که یکی ... [illegible] یافته ... دوران ... [illegible]

بودم از برای آنکه ... [illegible]

تا از فضل ... [illegible] بیچ تعلیق ... [illegible]

باشد از آن حاصل ... صعب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کتاب ... [illegible]

حاصل ... [illegible]

با ... [illegible]

بشل حنبل حنبل [illegible]

[illegible] که [illegible] کشیدی آن [illegible] حالی [illegible] دیگر

[illegible] شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار

[illegible] از جانب [illegible] خودی داشتند چون

[illegible] الاسلام [illegible] فرمودی آن عصا را هر بار [illegible] دست چند بار بیدار

[illegible] کردی و خدمت شیخ را در آخر عمر [illegible] عشق

[illegible] که بدار البقا رحلت خواهند کرد [illegible]

[illegible] بودم [illegible] حاضر [illegible] که [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] خدمت شیخ الاسلام از آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل از پرده برون آید [illegible]

[illegible]

... [illegible] هر دو از گوش ... کرده و اول و مطالب ... [illegible] و ... مطالب

... [illegible] ... اول ... [illegible] ... بود و ... [illegible]

... [illegible] ... دارم ... [illegible] ... فاتحه باشد ... [illegible]

... [illegible] ... است و آن دو ... [illegible] ... صفت

... [illegible] ... الله را با ... [illegible] ... بود ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... کرد ... [illegible]

... [illegible] ... کرد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بسیار ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... بود ... [illegible]

... [illegible] ... است و ... [illegible]

نگه ... اول و ثالث
... مقداری
از زر ... باشد
... [illegible]

عیش او و داشت به جواب داد کی امروز که چهار [illegible] خود دادم

که از جانب خوب [illegible] کشته [illegible] دین و [illegible] به جانب

[illegible] و ثابت بر روی آن [illegible] کرده کی بود [illegible]

وزنا بود [illegible] دهان [illegible] و [illegible] از [illegible] کند

تصنیف را [illegible] گفتند [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شد [illegible] بسیار [illegible] دو از [illegible] [illegible]

[illegible] مشغول می‌بود [illegible] از [illegible] که در [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] که در کوهی [illegible] سلطان [illegible]

کوه سیاه بود و سلطان [illegible] کرد [illegible] کهنه [illegible]

[illegible] گشت ای عزیز [illegible] بسیار [illegible]

معلوم نیست که خاک آن [illegible] که [illegible] بوده است که [illegible]

[illegible] جاری و [illegible] بر [illegible] جا [illegible]

[illegible] که [illegible] بسی [illegible] خاک [illegible]

... مسکنی ... شد ... اغسال مجموع بود را ... [illegible]

... عالی ... جند ... مرد ... [illegible]

این بود که چون بموضعی رسیدندی که ... آن ... [illegible]

آن ... اقامت ... سفر ... دریای ... [illegible]

... دار اغسال این ... اقبال پادشاهی

... بود ... در شهر ... [illegible]

مسکنی ... [illegible] ... او که ... [illegible]

... رسیدند ... در این مقام ... بوده

... [illegible] ... صفا ... [illegible]

... مقام رسیده ... [illegible]

... الملک ... [illegible]

... [illegible] ... کرده

دیگر باز گشت ... [illegible] ... شهر ... [illegible]

[illegible] چند [illegible] رسالت صلعم این دعا بسیار خواندی

اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین

در توکل و وجه حلال و خوف و رجا و تسلیم

[illegible] سلطان المشایخ نظام الحق والدین ادام الله برکاته [illegible]

توکل سه مرتبه دارد مرتبهٔ اول آنست که در دعوی [illegible] دعوی

خود وکیل گیرد و آن هم عالم باشد و هم دوست پس [illegible]

این باشد که وکیلی دارم هم زیرکار و عاقل و دانا [illegible]

بنشست درین صورت هم توکل باشد [illegible] کاه

این توکل وکیل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پرسان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] توکل [illegible] سوال [illegible]

[illegible] فلان [illegible] اورا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آنست که [illegible]

عنایت او فراوان مهیا کرده در روز کار [illegible]

در دست [illegible] نظر در اسباب [illegible] نبوی [illegible]

و [illegible] مردم و دنیا و [illegible] می شوند و هر جا که

[illegible] از کوتاهی نظر این

[illegible] اسباب [illegible] سبب [illegible] دیدی

[illegible] سبب [illegible] اسباب [illegible] نظر [illegible]

[illegible] الهی

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] مال [illegible] اگر [illegible] مردم [illegible]

[illegible] از [illegible] سبب [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] داده است بر کار حق [illegible] خواهد حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] در این محل قاضی محی الدین [illegible]

[illegible] لا اله الا هو [illegible]

این معنی [illegible]

از خواجه ابراهیم [illegible] قدس سره [illegible] سؤال کرد [illegible]

[illegible] آن اسم کدام است [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت این هر دو [illegible]

از [illegible] شنیده باشم [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام باشد [illegible] مشغول [illegible] نتوانم [illegible]

[illegible] در این [illegible] حضرت شیخ [illegible] فرمودند که [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] رسول [illegible] چیزی دارم [illegible] الفقر فخری [illegible] رسول

[illegible] عطیت [illegible] سبحانی [illegible]

[illegible] البستان و [illegible]

[illegible] زر و سیم [illegible] مشغول [illegible] الله [illegible]

[illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible] علوی [illegible] اعتقاد

[illegible] زر و سیم [illegible] داد اگر

[illegible] علوی نباشد [illegible] حرام [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] و درویشی [illegible] حضرت [illegible] حقی [illegible]

و [illegible] کرد در عشق [illegible] کرد [illegible]

[illegible] ایشان از پادشاه و [illegible]

[illegible] مشغول باشند [illegible]

از [illegible] قبیل [illegible] و تا این [illegible] قبیل [illegible]

و در [illegible] از قبیل حضرت شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فتوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و صحبت او [illegible] دوستی [illegible]

شیخ الاسلام شیخ فریدالدین آورد حضرت شیخ کار او را بدو بازداد

و چون شنید که او را [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] قطع حضرت شیخ قدس سره [illegible] بودند

[illegible] باشد که درویش [illegible]

[illegible] مشغول باشد و امید دارد که شیخ آن بدو واصل گردد

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

او را فقیر بیدار شدم این اندیشه مرا فرو گرفت وقت سحری بود

بمسجد [illegible] رفتم امیر عالم ذو الحجه [illegible] تکبیر میگفت در مجلس [illegible]

بکردم و گفتم آنچه اول از لفظ او در مسجد شنیدم [illegible]

باشد چون بمجلس رسیدم اول آنچه از وی شنیدم این [illegible]

[illegible] خود در [illegible] یک [illegible] از [illegible]

[illegible] در [illegible] جدا شده [illegible]

که چون [illegible]

چون [illegible] رسید [illegible]

او را [illegible] رسید [illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد که او را [illegible] رسید او چون مشغول [illegible] شد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دیگر [illegible] یاد کرد [illegible]

هر کاه که در مشغولی قرب و نیکی کار از دو وجه خالی نباشد اگر مشغول آن [illegible]

بگذارد [illegible] دیگر گفته اند دعا منافی رضا نیست و صاحب دعا از مقام

رضا بیرون نباید [illegible] معصیت و [illegible]

[illegible] آن باز [illegible] منافی [illegible] آن

باشد [illegible] کرده اند و گفته اند که معصیت

[illegible] اما دعا [illegible]

[illegible] دعا [illegible]

[illegible] رضا بوده [illegible]

[illegible] رضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible] حاضر باشند [illegible]

[illegible]

و [illegible] راضی است چنانستی که بدان حاضر است و [illegible]

که من [illegible] [illegible] [illegible]

واقف شود چنانستی که آنرا بفعل [illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible] فی المشرق [illegible]

[illegible] در ترک دنیا فرموده اند [illegible] حضرت شیخ الشیوخ

نظام الحق والدین [illegible] حضرت رسالت [illegible]

با یاران [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

آن درویش گفت یا رسول [illegible]

[illegible] حضرت صلعم [illegible]

[illegible] گفت ای برادر [illegible] آن درویش [illegible]

[illegible] آن درویش [illegible] حضرت صلعم [illegible] ترک دنیا

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

خواست آمده بود و عیسی علیه السلام او را آواز داد و گفت برخیز و خدای را

عبادت کن گفت همانا خفته از زیر گلیم جواب داد و گفت من خدای را

عبادتی کرده ام که آن عبادت تمام است عیسی گفت آن کدام

عبادت است جواب داد که ترکت الدنیا لاهلها عیسی

گفت [illegible] پس خواب کن که عبادتی کردی که بهترین عبادت تمام است

[illegible] خوش [illegible] کشید و از سر او [illegible] گفت حضرت شیخ

[illegible] [illegible] علوم معقول [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الفضیل [illegible] رضی

[illegible] الفضیل [illegible] اسباب [illegible] گرد

[illegible] آنکه [illegible] که [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] باید [illegible]

[illegible] خدا [illegible] کند [illegible] باید [illegible] بزرگان گفته اند

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از خوردن بود ای پسر [illegible] دوست [illegible]
فرموده بود که [illegible] شاه و خاقانی را در [illegible]
چون خواجه [illegible] [illegible] الا [illegible]
که [illegible] شیخ الاسلام فرید الدین
[illegible] شنیده ام که [illegible] هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] با اسلام [illegible]

یاد داشته [illegible] حضرت [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] که [illegible] خود [illegible] عزیز گردانند و [illegible]

دنیا [illegible] پیغمبر [illegible] بزرگی بود و بار [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] دیگر

[illegible] چون کوشت [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که روی [illegible] شد خواه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

یک [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] فسخ [illegible] جناب [illegible]

[illegible] سر [illegible] داشتند آمدند

[illegible] عرضه داشتند [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible] یاران خاص [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شنیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دستاری [illegible]

[illegible] دستاری [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] در خواب [illegible]

[illegible] دستاری آورده ام [illegible] انگشت [illegible] فرمود [illegible]

گفتم [illegible] اقبال خادم حاضر بود [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] دستاری [illegible] آورده [illegible] خادم

[illegible] دستار [illegible]

[illegible] گفته بود [illegible]

[illegible]

[illegible] دستار [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] یاران [illegible]

[illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] فرموده آمد حق تعالی [illegible] رحمت بر خلق [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] صحبتی [illegible]

[illegible] که بکسی از جانب شیخ [illegible] گفت [illegible]

[illegible] باز گرد [illegible] قاضی [illegible]

هر که [illegible] گرفت [illegible] قاضی کرد [illegible]

گفت [illegible] از کار [illegible]

[illegible] شیخ در خانه آمد با یاران گفت [illegible]

و [illegible]

خواهر [illegible]

[illegible]

شد [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

اکنون [illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] بنده خادم [illegible] علی محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] دیوار [illegible]

[illegible] اثر کرده [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید [illegible] شیخ

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کند ایشان گفتند [illegible]

و در صحبت [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

چنانکه [illegible] حال [illegible]

تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] با [illegible] گفت که [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر حاصل [illegible] شود [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] آن شخص [illegible]

[illegible] شخص را حال آن شخص پیش شیخ حاضر [illegible]

[illegible] بنده [illegible] داشت قدم بوسی حضرت شیخ [illegible]

[illegible] حضرت گشت [illegible] روز جمعه در مسجد [illegible]

[illegible] بوستان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] گذشت که اگر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] گذشت [illegible] قدم [illegible] دوستان

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

حال [illegible] سواری [illegible] و [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دو بیماری [illegible]

[illegible] صدقه کنی و دو بیماری است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اهل [illegible] سلطان [illegible] زاده

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] علی بن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسن بصری [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] از کتابهای خود [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم [illegible]

کتاب [illegible] شده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رحمت قرآن [illegible]

[illegible] بیابان روان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بیابان روان [illegible]

[illegible] در بیابان [illegible]

[illegible] هلاک شدند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] سیوم [illegible] و در ششم [illegible] برای [illegible] فاتحه خواندن [illegible]

[illegible] گفته [illegible] است [illegible]

[illegible] بزرگان گفته اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ دام الله برکاته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] کشید [illegible]

[illegible] از برای آن [illegible] که چون [illegible]

[illegible] از دل من [illegible] میشود [illegible]

[illegible] این با جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از فصل [illegible]

چه بود که قصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرد [illegible] عهد [illegible] از [illegible]

[illegible] و کسی [illegible] کاری نکرد [illegible] ایشان [illegible]

همه کارها [illegible] بسر [illegible] هر چه [illegible] خود

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible] الدین حسن قدس [illegible]

[illegible] مقطع و ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گرفت سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

[illegible] شیخ نجم الدین صغری [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] الدین و شیخ نجم الدین صغری [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نجم الدین [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ قطب الدین [illegible]

شیخ قطب الدین بختیار [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible] الدین [illegible]

شیخ قطب الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بنده امداد دست [illegible]

[illegible]

[illegible] در رفتند در این [illegible]

برگشت [illegible]

[illegible] باشکست [illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] گذشت [illegible] بنده [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] باز در [illegible]

[illegible] باشند [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] بخاطر [illegible] بنده [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] عذر داده [illegible] رسول [illegible] دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رحمه [illegible]

[illegible]

فریاد دست کشم ای جان [illegible] | بیجان خود [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ... و عصای ... [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] گذارده ام [illegible] بار گذارده اید [illegible]

[illegible] بهم [illegible] تا [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] الدین [illegible] وقت [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان [illegible]
[illegible] شد [illegible] ولی [illegible]
[illegible] کسی [illegible] تهمت کردن
[illegible]
[illegible] الاول [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

شاهی [illegible] شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ فریدالدین قدس [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] دعا طلبید [illegible]

[illegible] الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا قدس روحه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و آگاهی [illegible]

شیخ بهاء الدین زکریا [illegible]

شیخ فرید الدین [illegible]

[illegible] ملتان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] علم کامل بود و عمل کامل [illegible]

[illegible] از ایشان ظاهر شده آن معجزه بود اما

[illegible]

[illegible]

[illegible] کار که این [illegible] معنی [illegible] باشد [illegible] است [illegible]

و میگویند که معجزه [illegible] بر [illegible] واجب است که معجزه ایشان

ثابت شود [illegible] معجزه [illegible] ایشان [illegible]

ثابت شود و در [illegible] ایمان [illegible] کردن [illegible] واجب [illegible]

ولی [illegible] دلیل حاجت نیست [illegible] واجب [illegible]

دیگر [illegible] باشد [illegible] است که [illegible]

[illegible] آنست که [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible] دلیل [illegible] معجزه [illegible]

و [illegible] است که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

و [illegible] آنست که [illegible]

[illegible]

[illegible] و تعالی [illegible] الملک [illegible] تقدیر [illegible]

و [illegible] آن و [illegible] [illegible]

[illegible] آن و در [illegible] آن [illegible]

[illegible] از [illegible] یک [illegible]

[illegible] و همان [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] الکلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشانست گفته [illegible] اصحاب [illegible]

برخلاف آنها که ایشان از اصحاب [illegible] بوده اند [illegible]

کشف اولیا را معنی گفته یعنی بیان اسرار [illegible] کردی [illegible]

ترا [illegible] باید کرد بعد [illegible] فرموده اند [illegible] اولیا [illegible]

ایشانست [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]

کامل است [illegible] اسرار [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وقصد دیگر

[illegible] لیکن [illegible]

[illegible] نیافته اند و لیکن با این همه بنده اند و [illegible]

[illegible] قصد [illegible] و میفرمود [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] روا باشد که مستحق ولی باشد و از آن حال [illegible]

[illegible] دوم [illegible] ولی است [illegible]

سیوم آنکه او ولی باشد [illegible] علم و عمل [illegible]

[illegible] ولی است [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] قصد عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] اولیا [illegible] کرامات [illegible]

[illegible] المعجزة بس [illegible]

[illegible]

نهاده اند و بشنوند هر کس [illegible] اگر سالک [illegible]

در [illegible] دست [illegible] مگر [illegible] رسد [illegible] باب [illegible]

فرموده اند شیخ عثمان [illegible] بود و [illegible]

قوی معتبر بود و ساکن [illegible] بود [illegible] و [illegible]

آمدی و در قطب [illegible] بود وادی و از [illegible] بود [illegible]

شیخ آن [illegible] در [illegible] شدی و اکرم [illegible]

[illegible]

[illegible] از وقت [illegible] جهنمی مقام

شیخ حمید [illegible] کامل بود فرزند حمید [illegible]

اوبا محمود بخاسی کمیند بی روزی این دیوانه خواهر شاهی را

ای سیاه کرمان [illegible] گرم کرده میدانم که [illegible] خواهی [illegible]

شهید [illegible] دیوانه گفته بود و خواهر شاهی جوان محمود حیدر جوانی [illegible]

[illegible] بالا گذشت [illegible] زنار [illegible] هست قبول عالم

[illegible] جوانی [illegible] هنگامه [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ حمید [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

مهندس مشهور بود [illegible]

نقل میکنند که در نقل [illegible] تصدی عالم [illegible]

تفاوت احوال از کجا است [illegible] بود [illegible] در عالم حیات خود [illegible] شنیده

در شهره است بعد از وفات نام و آوازه او در جهان بلند میشود

و دیگر در حیات نام و آوازه خواسته بود در شهرت [illegible] بعد از وفات

نام او فردوسی شنیدند مشهور بودند شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible]

یک جنگی در [illegible]

[illegible] کجا شهرت [illegible] تاریخ [illegible] از [illegible] سفر کرده [illegible]

مشغول [illegible]

سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفتار کبیر

و عقل و هوش حال و مال از ما تمام بیگانه شد و هوش میزد و فرزند ما [illegible]

شیخ الاسلام شیخ فریدالدین قدس سره شنیدم که این بیت می‌خواند

هر که در بند تمام و نام آزاده است   خانهٔ او بیرون در افتاده است

مسطور بود در کتبی است که خواجه ابوالحسن نوری قدس سره در مناجات

می‌گفت الهی استترنی فی بلادک بین عبادک از هاتفی آواز

بکنید یا ابا الحسن الحق لا یستتر عن [illegible] عبادک

در صحیفه عشق بعد از ایثار حضرت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین

قدس سره حاضر بود و بود در حدیث نبوی صلعم آمده است که [illegible]

فرمود [illegible] قبلنا اولیاء الحق ما کان [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] عشق [illegible] [illegible] عاشق [illegible]

صلعم [illegible] در حدیث آمده است [illegible]

[illegible]

وحق در موده است که اگر کسی یکدرم حلال [illegible] خرج کند بهتر از آن

باشد که ده درم صدقه کند و اگر صد درم حلال بر یاران خرج کند

همچنان باشد که برده آزاد کرده باشد و در خبر آمده است که بنده را نقصان

که حساب نکند خدای سبحانه از بنده در سه چیز طعامی که در سحر

بهنگام خورند و طعامی که بدان روزه افطار کنند و طعامی که با یاران

تناول کنند [illegible] حکایتی فرمودند که شقیق [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خدای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر مهمان حاضر بودی [illegible]

[illegible] بدروازه کشادی و اگر مهمان [illegible]

[illegible] و ابو الضیفان گفتندی [illegible]

[illegible] در مشهد او ضیافت [illegible] استاد [illegible]

[illegible] برای ضیافت مهمانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بر شرفوا [illegible] باجابت [illegible]
که از کار مجدد قاضی القضاة روضه عرض [illegible] رسانند و [illegible]
بجا آورده و وقتی قاضی القضاة روضه را [illegible] دیگر عرض [illegible]
علیه و عرض را بجا رسانیدن [illegible] چون [illegible]
خاطر گشته و بخدمة قاضی القضاة رقعه فرستاد که [illegible]
که بر من ارزانی داشته بود [illegible] در ایشان [illegible]
چه واقع شد که از دیگری [illegible] علیه [illegible]
که استعفا قاضی القضاة در جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و شنیده [illegible] کمال [illegible] مقرر [illegible] قطب العالم

از دو کس شنیده بشیخ رسید فرمود در تمامی عالم یک و نیم دوست

نیم مراد آنست که معطل [illegible] هوا [illegible] از دو [illegible] یکی از دو تمام [illegible]

کرده [illegible] روش شیخ [illegible] و دلی بدست آرد حضرت شیخ نور [illegible]

[illegible] بود که قاضی محی الدین گفت درین وقت

[illegible] خواجه ابو عثمان [illegible] نظر آمده است

مشتمل بر دو بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موقوف [illegible] است [illegible] اگر [illegible]

ایمان [illegible] نیست [illegible] و [illegible] شیخ [illegible] رحمه [illegible]

عبد الله بن عباس [illegible] علیکم [illegible] صاحب [illegible]

تا آنکه در حدیثی آمده است که [illegible]

[illegible] خدای را عبادت کرده و [illegible] در عبادت [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] پاره [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در حضرت [illegible] بعد [illegible]

[illegible] شد در سر [illegible] و خاطری و گروه [illegible] آن [illegible]

[illegible] معظم او شد که [illegible] مقبول [illegible] او را [illegible] شهید [illegible]

[illegible] بود [illegible] یافت خوشحال گشت و شکر [illegible]

[illegible] است که [illegible] عباس [illegible] گفته است که [illegible]

[illegible] بعد [illegible] قاضی محی الدین از حضرت شیخ قدس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و حضرت [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] گفت که از [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

بنده ... باشند ... [illegible] ... قدر ... [illegible]

چه بعد کرد و عقب ... [illegible] ... دوست ... [illegible]

واین بنده در خدمت ایشان حاضر بود و درویشی ... [illegible]

بوس کرد و نشست خدمت ... [illegible] ... قدر ... [illegible]

[illegible] ... گفت از علمای ... بود و ... [illegible]

[illegible] ... برای سفر ... داشت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خانه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنین می‌گوید وقتی شخصی بخدمت شیخ الاسلام فریدالدین قدس [illegible]

[illegible] گفت که من روزی چند دانه از غله پیش گنجشکان انداخته

[illegible] چیزی نداشتم ناگاه یکی از همسایها بیامد [illegible] چند

[illegible] و بعده حضرت شیخ الاسلام فرمود [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] ده گنجشک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو اسحق [illegible] گفت [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] از آن با [illegible]

یکی ابو اسحق این سخن را قبول کرد و بعد از آن چون طعامی را [illegible]

چیزی از آن بدیگری دادی تا روزی درویشی از جایی

بیرون [illegible] رسیده بود و از سبب آنکه هوای ابر بود کسی [illegible]

از پیش ابو اسحق [illegible] برخاست [illegible] و گفت [illegible]

از پس [illegible] گشته بود و طعام [illegible] کرده بود [illegible]

پیش [illegible] مال [illegible] دست [illegible]

و از [illegible]

باشد [illegible]

[illegible]

کار [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

کاملی [illegible] او در [illegible] شاید [illegible] نهایت [illegible]

[illegible] بوده است [illegible] او چندان [illegible] موجود می باشد [illegible]

حد [illegible] نیست [illegible] بی اندازه می شود [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] علمی [illegible]

[illegible] فایده [illegible] گفت [illegible]

[illegible] فایده [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دست [illegible] دیگر فرمایی یکی آنکه [illegible]

نگاه داری دوم آنکه با هر که [illegible] [illegible]

و [illegible] سوم آنکه [illegible]

[illegible] و از [illegible] باشد [illegible]

آنکه با [illegible] پنجم آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانکه کسی کبیره [illegible] باشد [illegible]

کبیره [illegible] باشد [illegible] و وقتی صحابه [illegible]

بزرگ [illegible] نشسته بودند شخصی درآمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله

[illegible] یکی از حاضران مجلس در جواب گفت علیکم السلام ورحمة الله

[illegible] در آن مجلس حاضر بود [illegible]

[illegible] السلام [illegible] البرکات یعنی [illegible] جواب سلام [illegible]

[illegible] وقتی شیخ الاسلام شیخ ابوالقاسم [illegible]

[illegible] با یاران [illegible] در مجلس طعام [illegible]

امام الحرمین که استاد امام غزالی بود [illegible]

[illegible] ابوالقاسم و یاران [illegible] جواب سلام [illegible]

از طعام فارغ شدند [illegible] امام الحرمین گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

که هر که در مجلس جمعی بیاید در ایشان [illegible] مشغول باشند

او را باید که سلام نکند و در طعام نشیند چون از طعام فارغ شوند

و دست از طعام باز کشیده باشند آنگاه بر خیزد و سلام کند [illegible]

گفت این سخن نقلی است [illegible] نقل میکنند شیخ ابو [illegible]

از نقل این است که [illegible] برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طعام خوردن برای استعانت اعمال دینی و عبادت و اگر [illegible]

بر مهمانی تقدیم کند میسر نبود مگر میزبان را رسیده است که دست مهمان

خورده بشوید باید آورده اند که امام شافعی رحمه الله در خانه امام مالک رحمه

مهمان [illegible] امام مالک خود آبریز برداشت که دست امام شافعی بشوید

امام شافعی [illegible] سخن بیجا [illegible] امام مالک [illegible] امام شافعی بود

امام مالک گفت [illegible]

گردن [illegible]

چون [illegible] امام [illegible]

رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طعام [illegible]

ابتدا بنمک کند و ختم طعام هم بنمک کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ابدء

طعامک بالملح واختم بالملح فان فی الملح شفاء من سبعین داء

و در میان طعام خوردن آب نخورد که در این [illegible] است مگر اگر [illegible]

بود که لقمه در گلو گرفته باشند و تشنگی بغایت باشد [illegible] طعام

می باید که زبان بحمد و ثنای رزاق علی الاطلاق [illegible]

و [illegible] اکل طعام [illegible] الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام

[illegible]

[illegible]

در [illegible] است [illegible] آب [illegible] باید که [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شنیده که زمان [illegible]

[illegible] در [illegible] همه جا هم جانان کردم [illegible] دیگر

[illegible] کردم [illegible] چهار [illegible] عورت [illegible]

[illegible] بعد ازم [illegible] ازاینجا بازگشتم [illegible]

[illegible] دیوانه [illegible] بود [illegible] وقت نماز شد

[illegible] بلند [illegible] دیوار [illegible]

[illegible] عورت [illegible] کار [illegible]

عورت [illegible]

[illegible]

[illegible] همچنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مهمان [illegible]

[illegible] تکلف [illegible] پیغمبر بود که مهمان را [illegible] هیچ [illegible] نگیرد [illegible]

گفتند [illegible] رسول صلعم [illegible] تکلف الضیف [illegible]

تقدیم آنچه حاضر باشد و گفته اند چون مهمان [illegible]

باشند برای او وام کنند و تکلف کنند [illegible]

کنند روز [illegible] برای ایشان [illegible]

و وام نباید ستاند [illegible] دوستی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلعم [illegible] شفا [illegible]

حق الله یعنی آب [illegible] که در جگر [illegible] باشد

رسول صلعم با امیر المؤمنین [illegible] نصیحت می فرمود که یا علی از [illegible]

حمد الله

[illegible] شرب الماء فقل الحمد لله الذی سقانا ماء عذبا فراتا برحمته و لم

یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و [illegible] گرداند [illegible]

[illegible] که [illegible] بود در دست [illegible] مجلس [illegible]

دست [illegible] کوزه آب [illegible] شیخ [illegible]

که تا [illegible] دست [illegible] دست [illegible]

[illegible] کوزه آب [illegible] آب [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] حضرت شیخ [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] اگر [illegible] بوده از [illegible]

آب [illegible] آلوده [illegible]

[illegible]

مجلس مجامع آورده‌اند و سفره انداخته‌اند طعام در این دست بطعام برند

و طعام خوردن گرفتند و خواجه ادام الله [illegible] در کاسه ریزه داد و تو [illegible] نعمت

بیشمرد و فایده بیشتر بود و بعد از فراغ طعام بعضی از یاران حمد گفتند و حق

شکر گفتند خواجه ادام الله برکاته فرمود و گفت در حدیث است که روزی صحابه

کرام بنزد سید عالم صلعم نشسته بودند طعام آوردند خوردند

بعد از فراغ طعام حضرت رسالت صلعم فرمودند [illegible] اخوان

[illegible] اهل الجنة [illegible] دیگر [illegible] حال [illegible] رجال [illegible]

اهل [illegible] الله دیگر [illegible] کنیم [illegible] از قبیل [illegible]

[illegible] بود [illegible] از خواص [illegible]

در صحاح شیخ [illegible] طعام [illegible] و [illegible] اماره الفقر [illegible]

سفر [illegible] بسیار است که از خود [illegible]

طالبان را حالتی و وقتی مخصوص [illegible]

گرمای [illegible]

و دیگر میفرمود که شیخ سیف الدین را در شعر گفتن طاقتی تمام بوده است
تا غایتی که تمام مریدان شیخ بخدمت او باز نمودند که از هر گوشه [illegible]
و هر که واردی که بیاید و تالیفی ماند هست تا هر جهری کی نوشته [illegible]
[illegible] ری باشد جواب نوشته بود و بر هر یک بیت سخن یک یک تا بیت
بیتی اهل دل خدمت شیخ او را بعد برکاته معتقد بود و خود هیچ [illegible]
[illegible] الدین [illegible] شنیده ام که میگفت که شیخ الاسلام شیخ [illegible]
مجلس [illegible] در صحن [illegible] خلوه کردی با یاران [illegible]
[illegible] خود [illegible] اندر دل [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] است [illegible] شیخ الاسلام
شیخ فرید الدین قدس سره را [illegible] در حجره [illegible] کرده [illegible]
مشهور [illegible] این بیت [illegible]
[illegible]

او بود که میرم و در پای تو میرم . چون این بیت تمام کرد [illegible]

باز برخاست و رقص کردن گرفت و همین بیت میگفت باز [illegible]

بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چندانکه [illegible] دیدیم در [illegible]

بحجره درو رفتم و سر در قدم شیخ نهادم شیخ فرمود که [illegible]

[illegible] چیزی از نعمتهای خود سیم را عطا فرمود [illegible]

که چرا نخواسته که در سماع میرم [illegible]

پس [illegible] خواستند فرمود [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible]

رفته حالتی [illegible] نظر [illegible]

شیخ در آن [illegible] ای فلان چون [illegible] بار در [illegible] بود [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

وقت [illegible]

[illegible] غزنی [illegible] این نسخه [illegible] که من [illegible] کرده‌ام این ابیات

[illegible] نامم   خارهای راه بیکاران این درگاه [illegible]

[illegible] عطاری بخاری [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] ترکی زاهدین خوارزمی بخاری [illegible]

[illegible] که این مخزن نامه در هر سالی بر دست من افتادی اگر [illegible]

بر دست من افتادی [illegible] او کاری [illegible] شکر کردمی که [illegible]

[illegible] که شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا [illegible]

مریدان او همیشه [illegible] نامه را یاد [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] شیخ ابوسعید ابوالخیر [illegible]

یکی از نزدیکان خدای [illegible] این [illegible] بسیار [illegible]

تا آن وقت [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیدم در مسجدی در آمد نعلین و بر پای او نوشته اگر از آنجا

یک شیده و هیئت خود دگر کرده و در مسجد در آمد و گاه نه آمد و در وی

هیچ کس را خبر نه از حالات شیخ نظام الدین [illegible] اگر بعد [illegible]

[illegible] بالای منبر رفت و آغاز کرد که خط پاهای خود این بیت گفته

دیده ام [illegible] از عشق تو [illegible] آهم کرد و جان [illegible]

[illegible] یاد [illegible] خاک [illegible] شد [illegible]

[illegible] قاضی [illegible] الدین [illegible]

[illegible] گفتی [illegible]

[illegible]

[illegible] خوش کرد [illegible]

[illegible] کردن [illegible] خوش [illegible]

[illegible]

شیخ الاسلام را [illegible] [illegible] [illegible] طلبیده [illegible]
روز دوشنبه بود [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] شد و [illegible]
[illegible] بود که [illegible] سماع آغاز کردند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود و پاره پاره کرد و در آن مجلس [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] حضرت شیخ الاسلام شیخ [illegible] الدین
[illegible] را [illegible] نوشته بودم و این رباعی [illegible] کرده
زان روی که بنده تو دانند مرا بر [illegible] [illegible]
[illegible] لطف عادت [illegible] [illegible] [illegible] کرم [illegible]
[illegible] بنده چون [illegible] شیخ الاسلام [illegible] [illegible]
این رباعی یاد کرده‌اند و فرموده‌اند که این بیت [illegible] [illegible]
[illegible] یاد گرفته‌ام حضرت سلطان المشایخ ادام الله برکاته
[illegible] روزی حضرت شیخ الاسلام شیخ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کردن خاطر بودن و [illegible] کشش [illegible] جان [illegible]

دران روز همه روز این بیت میگفت ما کار [illegible]

افطار روزه شده بود و خدمت شیخ [illegible] این بیت میگفت

هر بار که میکشند تغیری در بشره ایشان پیدا می آمد تا چه حضور در خاطر

مبارک ایشان بوده است و چه حضرت ایشان میگویانید [illegible]

روزی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره در خانقاه

بر در ایستاده بود و هر دو دست بر هر دو کنار در نهاده [illegible]

این بیت [illegible] کردی صفا [illegible]

[illegible] کردم خدا [illegible] ذوقی تمام در ایشان [illegible] معلوم شد [illegible]

[illegible] دو [illegible] جه [illegible]

بود [illegible] گفت شیخ شرف الدین [illegible]

[illegible] جان [illegible] جان بود که

[illegible]

[illegible] شیخ حاضر شد چنانکه این بیت [illegible] آدم [illegible] خود بلد

[illegible] جان [illegible] آن [illegible] که [illegible] راه عشق [illegible] در جا [illegible]

شیخ شرف الدین [illegible] در رقص شد و گفت [illegible] ختم و در زمان

جان بداد و برحمت حق پیوست [illegible] در خانقاه

شیخ علی سجزی رحمه سماعی بود شیخ الاسلام شیخ قطب الدین

چون

بختیار اوشی قدس سره آنجا حاضر بود و گویندگان قصیده میگفت

چون بدین بیت رسید کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب

جانی دیگر است شیخ قطب الدین را [illegible] ذوق [illegible]

از آن مقام [illegible] جانه [illegible] بیامد [illegible] در [illegible] روز

روز [illegible] دیگر [illegible] همین بیت گویند [illegible] بیت [illegible]

هم چنان اندر عالم تحیر بودند چون گویندگان این بیت میگفتند

در [illegible] عالمی [illegible] بیت [illegible] الا [illegible]

و [illegible] بود [illegible]

همچنان حالت بود تا شب پنجم رحلت کرد و آن شب چهارم ... بود

بود و شیخ بدرالدین غزنوی بود و می گفت که آن شب حاضر بودم

چون وقت رحلت شیخ شد مرا الهام شد وی واقع شد می دیدم

که گویی شیخ مقام خود برآمده است در جانب لا ... و ... گفت

ای بدرالدین دوستان خدا را مرگ اینچنین باشد چون صبح بیدار شدم

شیخ از دار الفنا بدار البقا رحلت کرده ... که گفته اند ... خود را

... برده بر ... عاشقان ... شان چنین ... بود ...

... بعد از ... زیارت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار ...

... رفتم ... وقت ... دیگر در ... که از دوم ...

... خواجه ... شکر ... که ... برای شما ...

بود ... من ... کردم ... گفت ... سلطان ...

که ... سلطان ... برای ...

... باشد ... [illegible]

بیرون گردد [illegible] از اخلاق پسندیده شیخ و اوصاف کمال و زیادة

فضل و لطایف ایشان یاد آمد در حق این حبیب [illegible] در گذشت

که ذکر نمی توانم بیان کردن و میفرمودند که سماع در شهر دهلی

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره تازه کرده است [illegible] سماع [illegible]

قاضی [illegible] سماع داشت [illegible] پذیرفت اما قاضی حمید الدین با آنکه [illegible]

[illegible] و منازعت و خصومت بسیار کردندی او [illegible] حرمت ثابت بود

و در سماع شنیدن [illegible] ایستاده [illegible] وقتی [illegible] یکی [illegible] سعید

[illegible] صوفی بود و قاضی حمید الدین [illegible] و شیخ الاسلام [illegible] شیخ

قطب الدین بختیار و بزرگان دیگر نیز آنجا حاضر شدند [illegible]

در گذشت [illegible] رکن الدین سمرقندی [illegible]

[illegible] و متعلقان خود با جمعی کثیری روان شد تا [illegible]

و سماع [illegible] قاضی حمید الدین [illegible] حال [illegible] منقوص شد

[illegible] افتاد [illegible]

رکن الدین حاضر شود شاید که بهر چه سماع شود [illegible] آن منع [illegible]

باشد و آنجا این مجلس برانگیزد و شوند جماعت خانه محبان گرد [illegible]

پنهان شد قاضی حمید الدین فرمود در باز کردند و درویشان جمع

شدند مولانا رکن الدین چون با جماعت خود بر در خانه رسید

دستها دیگر صاحب [illegible] در را طلبید هر چند رسید [illegible] خانه

کی است گفتند این خانه مست مولانا رکن الدین [illegible]

در نیامد که گفتند [illegible] را درون خانه دیگر [illegible] اصحاب [illegible]

شاد شده مولانا رکن الدین [illegible] از در دروازه باز گشت اهل آن مجلس

[illegible] قاضی [illegible] کرد [illegible] کرد [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] مولانا رکن الدین [illegible]

خانه [illegible] قاضی حمید الدین

[illegible]

[illegible]

مولانا شرف الدین [illegible] از تعلق عارض شد [illegible]

روایت است قاضی حمید الدین بعیادت او رفت او را اکرام کردند که

حمید الدین بعیادت ما آمده است او گفت قاضی بدار خدمت است که

اندرون خانه ما درآید زیرا که او خدا را معشوق گوید و خود را عاشق

گوید یاران بیرون روید [illegible] آدمی بهم عرض کرد قاضی را اندرون خانه خود

[illegible] بدین حد با قاضی حمید الدین قدس سره [illegible] بود

القصه چون ذکر سماع قاضی حمید الدین بسیار شد علمای آن

وقت فتوی درست کردند و علمای [illegible]

علمای آن فتوی نوشتند که سماع حرام است [illegible]

حمید الدین آمد [illegible] داشت [illegible] فتوی [illegible]

روزی آن [illegible] قاضی حمید الدین آمد قاضی روی بسوی [illegible]

آن [illegible] کرد و گفت [illegible] فتوی [illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

کرا حاجت نیست اندر دیگ [illegible] چو بخورد در شکم ها در [illegible]

شده اما طعنی بس این ربانی را بجا آمد [illegible] دنیا طلبان جهان

حرامست باد ایشان وآن چه خوردار نکاست باد او کفتی که [illegible]

حرامست سماع گر بر تو حرامست حرامت باد [illegible]

مذکری بود در بغداد او را از وی پرسیدند که در سماع چه گوئی

گفت این مقدار میدانم که خود در [illegible] [illegible]

از خوشی چند [illegible] گفتند بزرگان دین فرموده اند که سماع بر چهار

قسمت حلال و مباح و مکروه و حرام اگر صاحب وجد را میل سوی حق

حق بیشتر است مباح است و اگر میل بسوی مجاز بیشتر است مکروه است

و اگر میل بکلی بجانب حق است حلال است و اگر میل بکلی بجانب

مجاز است حرام است [illegible] الا [illegible] بلکه صاحب سماع را

طریقه واجب است که حلال و حرام [illegible] و مباح و مکروه [illegible]

[illegible]

سنبد شیر آنکه هنوز جهد کرده قبول کردم تا بر سماع بوده باشد

روزی در جمعه آنجا سماع بود چون قوالان ابیات آغاز کردند

مرا ذوقی گرفت و من در سماع آمدم و دست بالا کردم بعد از

در دل من گذشت که ای محمد نزار و انشا شد که در سماع آمی شکست انکه

عهد و هر ساعت چه هنگامه تو نامعین است که ای ارنه من ترک سماع کردم

با خویش آمدم ایستادم و توبه کردم باز که بیخودی که در

این سماع آمی و دست و پای بر نی دست زد و شکر تعیین

بار دیگر شرط کردم با خود که بار دیگر آن روز که قبول کنم چون

این شرط را فسخ گشت آنگاه در سماع در آمدم مستغرق بود و مرد دیگر

شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس سره از او اعلم شد که سماع

شنود و گوینده حاضر بود مولانا بدر الدین اسحق را فرمود

آن مکتوبی که قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره فرستاده است

[illegible] نیار و بخوان

کرده آن مکتوب را نیز درین [illegible] حضرت شیخ مولانا صدر الدین قونوی

که ایشان را [illegible] مولانا صدر الدین اسحق [illegible]

مکتوب را [illegible] کرده قاضی حمید الدین نوشته بود که [illegible]

[illegible] محمد [illegible] که بنده و برادر زاده درویش ایشانست [illegible]

[illegible] واضح میدارد آن عشق [illegible]

[illegible] آن [illegible] که در جلال تو رسید [illegible]

جمال [illegible] آن [illegible] که در جمال تو رسید چون [illegible]

شیخ الاسلام [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

شیخ [illegible] کرده [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند و رسول صلی الله علیه وسلم در خانه

من بود و بچادری که ایشان فراخانه شد که جامه بر روی خود کشیده بود

و بخود غلطیده ابوبکر رضی درآمد و بانگ بران دو جاریه زد

در خانه رسول خدا مزمار شیطانست چه مناسبت است رسول صلی الله

علیه وسلم چادر از روی خود دور کرد و فرمود ابوبکر دست از ایشان

بدار هر قومی را عیدی است و امروز این عید ماست از اینجا معلوم

میشود که دف زدن و سرود گفتن و شنیدن درویشان را مباح است

و خلاصه این بحث و مقصود آنکه سماع را در شروط سه حال [illegible]

مکان و زمان و اخوان اما مکان جایی دلکش باید که در وی [illegible]

گشتن در دل صوفی ذوقی پدید آید و مراد مردم [illegible] بصورة [illegible]

اما اخوان باید که یک جنس باشند صوفی و پاک ذات [illegible]

[illegible] حاضر شود و اهل سماع باشند و اگر منکری از اهل دنیا [illegible]

[illegible] که [illegible] مکافات [illegible]

که سماع برای دفع شهوت باطل کنند یا جوانان باشند از اهل غفلت که شهوت
بر ایشان غالب باشد پس ترک سماع اولی با وجود این شروط اولی ترک
بسیار بوده‌اند مشایخ سماع نشنیده‌اند و آنان که اهل این کار بوده‌اند
آن جماعت که صاحب ذوق اند و اهل درد اند که یک بیت که از گوینده
بشنوند ایشان را رقتی و حالتی پیدا شود و اگر منکر در میان باشد
یا نابینا شده و آنان که از عالم ذوق خبر ندارند منکر مثل ایشان
باشند و از هر جنس منکر باشد چه سود دارد چون ایشان از اهل
نشده‌اند [illegible] این معلوم شد که این کار تعلق به درد دارد [illegible]
در مردم [illegible] این‌جا میسر است اگر در [illegible] وقت
خوش [illegible] و تا [illegible] آن [illegible]
و اگر در میان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شنونده می باید که مرد تمام باشد و گرنه [illegible] نباشد

اما مستمع آنچه گفته شود [illegible] تمام باشد از حظ نفس [illegible]

مسلمانی و سخنهای با الهام نباشد مستمع آنکه می شنود باید

از یاد حق سبحانه خالی نباشد و اگر سماع آن جز بیرون است چون چنگ و

رباب و مثل این که مزمار فساق است در میان نباشد همچنین

سماع حلال است هم سماع صوفی است معلوم کن آن چرا حرام باشد

[illegible] گویند طاعتی است معلوم آن چرا حرام باشد و آن مکروه باشد

حق باشد مستحب اگر سبب فساد باشد حرام گردد سماع قومی [illegible]

کنند و حالت شود بر سر و مثل صوفی [illegible]

حاضر نباشد و هر صوفی با غنا رجوع کند [illegible] باشد

کرده صاحب حالت شد و نباشد این هم حرام باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بود و هم در کرمان قاضی بود در روزی مجلس ای کرد و خود و [illegible]
شهر را طلب کرد درویشی ابدال و روی ضعیف حالی و ران دعوت
حاضر شد اگرچه او را نطلبیده بود ندا چون شنیده بود که در خانهٔ قاضی
دعوتی هست در مجلس در آمد و بگوشه نشست چون سماع در دادند
درویش را حضیضی پیدا شد برخاست تا رقص کند قاضی را خود
نفس خوش نیامد و نخواست که صاحب صدری با بزرگ شغلی در مجلس
در سماع در آید بانگ بر درویش زد و گفت بنشین [illegible]
جا [illegible] که [illegible] نشست [illegible] سماع [illegible]
[illegible] قاضی برخاست [illegible] در رقص در آمد [illegible] بانگ [illegible]
و گفت قاضی بنشین [illegible]
حاضران [illegible] قاضی بنشست چون سماع [illegible]
نشستند [illegible] قاضی [illegible]
گر [illegible]

مدار سمت سال ... در ولایت باز آمد و ... که ... ...

شنیده است پیش قاضی آمد و بایستاد و گفت قاضی ...

قاضی هیچ نجنبید بار دیگر گفت قاضی ... سر فرو برد و گفت رقص

بی اصول رقص میان درویشان عیبی بزرگ است قاضی حمید الدین

ناگوری ... در سماع ... سر فرو کردی و گفتی باز گرد در رقص بی اصول

می‌کرد ... از مجلس بیرون کن تا وقتی که ... در مجلس ... درویشی

بی اصول رقص کردن گرفت ... پا هر دو دست بر سینه

او نهاد و از رقص باز ایستاد ... سماع ... شنید ... بی اصول

... انصاف طلبی پیش قاضی حمید الدین آمد و انصاف طلب

کرد و گفت ... شوق ... بود و سماع اثر کرده ... که در پای

... و اندر ... پای در ... نهاده بودم ... انداختی

این مرد آمد و دست بر سینه من نهاد و ... الان ...

کرد ... قاضی حمید الدین ... بود ... شنیده ...

روزی از یاران او از رقص شیخ کردی وی گفت حضرت قاضی را
رقص بی اصول بود حضرت قاضی به دلسوزی آن رقاص بی اصول گفت
وقت سماع بجای معرفت که ترا فتح کرده و از عشق شده است
که هست جامی بی اصولان هست خدمت شیخ اوحدالدین کرمانی
میفرموده اند که از بزرگان سماع چنین شنیده شده است که هر کس
سماع هر که اول در رقص برخیزد نیک و بد هر چه در آن جمع کنند از
سوال خواهند کرد و میفرموده اند که من سماع در وقتی یاد ندارم که
سماع [illegible] که [illegible] نشسته باشم که یکبار در میان جمعی
بود [illegible] آنجا سماع [illegible] در [illegible] گرفت و سماع [illegible]
[illegible] چون [illegible] در [illegible]
[illegible] رقص [illegible]
[illegible] در رقص [illegible]
[illegible]

شد و شیخ در حرکت که کان العید روز محرکت فی السماع فقط
باشد هم صاحب را تحریک شوقی بی‌من درک و شوق الحال تحیها
جامه وهی تمزق الصحاب جمال شیخ بدرالدین سمرقندی
بر رشته حل بریست او را در سماع کرده بودند بسا خفتند روز سیوم
قدمه شیخ بر پای دست او گرفتند زمانی بگیستر رسید ندا این
هم تمام کرده بود و شیخ با سماع مشغول شده خود بخود دوم دوری
در حظیره دیگر نشستند چون روز دوم در سماع برخاستند هم
شیخ برخاستند بعضی گفتند [illegible]
[illegible]
مولانا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] علیه [illegible]
[illegible] السماع [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]

ایشان بودند نه بلکه یشفقون علی مقال احتمالهم ما یا علی [illegible]

هم اصحاب کهف کان محبت و رنج مغفور و منقول کفاتی رسول الله صلعم

در فواید متفرقه شیخ الشیوخ

نظام الحق والدین قدس الله سره فرمود که شیخ شد در زیارت

شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس الله سره کرده بودم چون [illegible]

[illegible] سلام شیخ جمال الدین خطیب بودم در خدمت و داشت فقیر [illegible]

ایشان رفته بودم شیخ فرمود چند روزی اینجا باشید [illegible]

[illegible] چند روزی آنجا باشم شیخ [illegible] رحمه الله تعالی

[illegible] بعد از سیوم روز از وفات ایشان [illegible]

[illegible] این روز که [illegible] بادت [illegible] حضرت شیخ [illegible]

قدس الله سره [illegible] شیخ [illegible] مولانا جمال الدین [illegible]

[illegible] جمال الدین رحمه الله [illegible] حضرت

[illegible]

در وقت رحلت چون بود که نه سه روز فترتی بود و خدمت آورده
تا از دست شد خدمتش گفتم هیچ نگفتند مولانا بدر الدین اسحاق
بعد گفت این نوع یک نفس باخود گفتم خدمت مخدوم قریب
از هیچ نفس بود و بد جرات بید که مولانا بدر الدین از ایشان گوید او حقیقت
در حالت مولانا بدر الدین اسحق رسید نماز بامداد با جماعت گذارد
و ورد او تمام کرد بر رسید وقت اشراق رسیده است گفت آری
نماز اشراق گذارد باز با ورد مشغول شد باز چون وقت چاشت شد ادا
کرد و سر بسجده نهاد و جان بحق سپرد در بعضی نسخ نور الله مرقده
فرموده بود عین با خود و گفتم که مولانا بدر الدین را چه رسید که در کشف
مولانا جمال الدین اخجندی سخن گوید میفرمود والد امام محمد غزالی
بوده در احیاء علوم آورده است که من در خواب کسی را دیدم
کرده از جانب پروردگار راست یکی آنکه شخصی در ماه مبارک رمضان
ایستاده و گفت توبه کرده ام که انگشتری برداشت ... ماه الحلال ...

النسوان را او سیکنم ابن سیرین گفت که تو معروفی گفت

فرمود با بانگ نماز بیگاه چرا میگویی دیگر بوقت بگوی می فرمودند دیگری

بیامد و گفت من در خواب دیده ام که روغن از گنبد بیرون می آید

و من باز در گنبد میکنم ابن سیرین فرمود عورتی که در خانه تست

تفحص بکن نباید که مادر تو باشد آن مرد در خانه خود آمد

از آن عورت نیک تفحص کرد مادر او بود معبر بود که آورده اند

که در ایام امام اعظم ابو حنیفه رحمه یکی از خلفای وقت ملک الموت

بخواب دید از وی پرسید که از عمر من چند مانده است ملک الموت

انگشت اشارت کرد چون پنج بیدار شد تمامی معبران شهر

طلب کرد و صورت حال پیش ایشان تقریر نمود هر کس بقدر

خود تعبیری گفت یکی گفت پنجاه سال یکی گفت پنج ماه و دیگری

تعبیری گفت پنج روز دل خلیفه ازین نوع سخنها متفکر گشت

از امام اعظم پرسید امام اعظم فرمود مراد ملک الموت از پنج

[illegible] است [illegible] این که فرمود حق سبحانه در کلام مجید خود میفرماید

ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام

وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض

تموت امام اعظم رض فرموده این پنج علم است که حق سبحانه

پیدا کرده و دست ادراک خلایق از دریافت ان کوتاه کرده و بنده

است [illegible] این علوم را اضافه بخود کرده [illegible] چون این

معنی از امام اعظم شنید شادمان شد و امام را خلعت داد

و خدمت کرد [illegible] بود وقتی امام ابو یوسف قاضی [illegible] بود

[illegible] امامی سبق میگفت کلاه صوفیانه بر سر داشت

کلاه سیاه بود و [illegible] یعنی [illegible] نبود [illegible] است که [illegible]

[illegible] متصل [illegible] شد و [illegible] گشت که [illegible] [illegible]

اسکندر [illegible] از امام ابو یوسف سوال کرد که [illegible]

انجمن کلاه [illegible] امام [illegible] از [illegible] کلاه

نهاده است یا سیاه ابو یوسف گفت کلاه سپید بر [illegible]

گفت لا لطیفه بر سر نهاده است یا با شره ابو یوسف گفت لا لطیفه

آنکه گفت تو کلاه سیاه و یا سبزه بر سر نهاده بدین صورت

بدو و صفت خلاف سنت محمد صلی الله علیه و سلم کرده [illegible]

حدیث است که [illegible] اعلا مسکین امام ابو یوسف عظیم [illegible]

با سائل گفت این شخص که تو با وی گفتی برای ایذاء وی گفته [illegible]

گفتند اگر برای حق گفتند خدای هیچ ثوابی نیست و اگر برای ایذاء [illegible]

[illegible] میفرمودند در [illegible]

[illegible] طعام داشت وقتی [illegible] خود را فرمود که

طعام موجود کن [illegible] کنار [illegible] آب [illegible]

[illegible] نشسته است طعام را پیش آن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] و لیکن آب [illegible]

[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] مگر [illegible] آب [illegible]

آب کن و بگوی ای دریا بحق آنکه شوهر من هرگز و بس مرده
با من نزدیکی نکرده است مرا راهی بده این عورت از این
سخن در تعجب شد و با خود گفت عجب سخنی است که شوهر من
با من گفت مرا چندین سال است که در نکاح اویم و چندین فرزند از
او آورده ایم این سخن چگونه گویم باز از فرمان شوهر چاره ندید
و قدم در راه نهاد و چون نزدیک آب آمد روی بسوی آب کرد
و گفت ای دریا بحرمت آنکه شوهر من با من هرگز فراهم نیامده
مرا راهی بده در زمان آب بشگافت و روشن شد و راهی
در میان آب پدید آمد و آن عورت بسلامت بگذشت
چون بخدمت آن درویش رسید طعام پیش او نهاد درویش
آن طعام بخورد و فاتحه خواند و گفت شوهرت را از ما دعا گوی
عورت گفت ای بزرگوار شوهر من سخنی گفته بود
امروز آن سخنی را بدریا گفتم مرا راه داد اکنون آب هم چنان

طغیان کرده است چون بحکم استظهار آب پدرم در دریا بشتافت
که شوهر تو چه گفته بود و عورت صورت حال تقریر کرد آن درویش
گفت چون بر لب آب برسی بگو که ای دریا بحرمت آنکه این درویش
سی سالست که طعام نخورده است مرا راهی بده چون این سخن
زیاده شد با خود گفت یک حال این بود که شوهر من گفته بود حال
دیگر این است که این درویش میگوید همین ساعت پیش من طعام خورده
است من چگونه دروغ گویم با این امر حکم اشارت این درویش بر
و گفت ای دریا بحرمت این درویش که سی سالست که طعام نخورده
است مرا راهی بده در حال آب بشکافت و در وسط راهی
در میان پدید آمد آن عورت بسلامت بگذشت چون پیش شوهر خود
باز آمد در پای او افتاد و گفت این چه سخن بود که تو با من گفته بودی
گفت من با این عورت فراهم نیامده ام چندین سالست که با من صحبت
کرده و من همچنین بود زنده ام خورده ام و آن درویش پیش من طعام

خورد و از این دروغ سخن گفت من این هر دو سخن را دروغ میدانم و دریا
مریدان این هر دو سخن راه داد هر این معنی چه باشد شوهرش گفت ای
عورت بدان و آگاه باش که من درین مدة که با تو صحبت داشته ام
هیچ وقت با تو بهوای نفس خود صحبت نکرده ام مگر از برای ادای حقوق
ذمتش تعبیر گوئی من هیچ وقت با تو صحبت نکرده ام و آن مرد نیز
استغنا ادب کامل است درین سی سال هیچ طعامی برای هوای نفس و
لذت نخورده است طعامی که خورده است از برای آنست که او را
قوتی باشد تا طاعت حق تعالی تواند کرد این بود معنی هر دو سخن
بعضی آن است که مردی در دل خود گوید که بنده مسلم تا چنین کاری
بکنم این عبادت نفس است بلکه نیت آنست که از دل جاری
شود در میل و غرض او و در آن جز دینی با دنیائی خواهد بود آنچه در دل
باشد جاری شود قبول است نزد الله تعالی و این در بعضی دعا
ظاهر شود و بعضی نشود و هر که در دل او در دین غالب باشد چنانکه

نشد و در ضرب شمشیر و در آنکه احوال بهتر شود و مرد عمل او نشود [illegible] دنیا

باشد و در این معنی میسر نشود و بعضی در فرایض هم میسر نشود و ممکن نیست که کامل

و جمیع صفات جمیل میسر بوده باشند منقول است که امیر المؤمنین حسن بن علی

رضی زنان خواستی و بعد از چندگاه او را طلاق گفتی امیر المؤمنین

علی رضی از این معنی بسیار متحمل شدی و بر منبر بر آمدی و [illegible]

گفتی که حسن [illegible] طلاق است دیگر او را دختر ندهید و در [illegible]

[illegible] نمایید تا مردی از همدان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین

[illegible] دست [illegible] هر کرا خواهد

نگاه دارد و هر کرا خواهد طلاق دهد امیر المؤمنین علی رضی از این سخن بسیار

خوشدل شد و این بیت در حق اهل همدان فرمود

لو کنت بوابا علی باب جنة   لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

و از این سخن معلوم است بدانکه اگر کسی خواهد برای دوستی خود یا [illegible]

خود [illegible] نسبتی [illegible] گفته او در [illegible] انکار [illegible]

آنکه درون وی برنگشت باشد بلکه او در پیش منعم و مخالف اوست
بر آنکه دل او شاد کند و نه بر آن باشد و به طمع او در امواج [illegible] بود بنده
ملاقات شیخ نور احمد [illegible] بنشسته بود و خواجه صدر الدین دوری
بعد آمد و زمین بوس کرد و بنشست خواجه فرمود بعد از چند گاه
بر ما آمده گفت بعد از یک سال فرمود که چاره روا باشد که در جوار ما باشی
بعد از یک سال بجای ما بیایی او گفت خواجه را معلوم است که غلامان
خواجه بنده را تا چه حد انداز کرده اند و خدمت خواجه هیچ فرمایند
که دل در خدمت خواجه فرمودند کسانی با ما همراه اند و در صحبت [illegible]
اگر می بینند از [illegible] زبان [illegible] خدمت شیخ قدس سره
فرمود که یاری از مریدان شیخ الاسلام شیخ فرید الدین [illegible]
دیده بود گفت شیخ الاسلام شیخ فرید الدین در کشتی نشسته بود
نشسته یکی از ایشان را از ضعف [illegible] بود [illegible] شیخ الاسلام
شیخ فرید الدین [illegible] مصحف [illegible] تعالی [illegible]

که مقام ابا و اجداد ایشان است مشغول می بود و شیخ الاسلام شیخ
جلال الدین تبریزی قدس سره آنجا رسید فرمود اینجا کسی درویش
است گفتند قاضی بچه این شهر فرید الدین مسعود نام مرید شیخ
الاسلام شیخ قطب الدین بختیار است [illegible]
بیجا شد شیخ جلال الدین فرمود او را ببینم چون شیخ جلال الدین
جانب او نگاه کرد [illegible] انار [illegible]
کرد و اناری پیش ایشان آورده بود چون شیخ با شیخ فرید الدین
ملاقات کرد همان انار را پاره کرد قدری شیخ فرید الدین را داد
شیخ فرید الدین صایم بود شیخ جلال الدین آن انار خورد دانه
در جانب شیخ فرید الدین می دید چون شیخ جلال الدین رفت مشغول شد
انار خورد [illegible] شیخ فرید الدین پاره [illegible]
بعد از این [illegible] شیخ جلال الدین فرمود [illegible]
تحصیل مشغول بود [illegible]

[illegible] چون از شهر [illegible] فرود آمد [illegible] شمسی

بود آواز داد و درویش اراده نفس شریف خود بود و بعد از آن شیخ

جلال الدین برخاست شیخ فرید الدین [illegible] خود و [illegible]

همراه شیخ جلال الدین [illegible] نظر کرد و یک [illegible]

آنجا مانده بود شیخ اثر آن بگرفت و نگاه داشت و وقت انتقال

مسموع آمد [illegible] بعده چون شیخ فرید الدین قدس سره از شهر

دهلی آمد و بشرف پای بوس شیخ الاسلام شیخ قطب الدین

مشرف شد شیخ قطب الدین فرمود [illegible] آن [illegible] داد

که مقصود بود نصیب شده است [illegible] و در مجلس

شده شیخ ادام الله برکاته ذکر [illegible] خواجه محمود [illegible] میکرد

گفت اگر او را کسی [illegible] او را [illegible] خود [illegible]

حضرت شیخ فرمود درویش را [illegible] معنی [illegible]

[illegible] از صحبت [illegible] ایشان [illegible] بود [illegible]

نمود بالیست آن بجز یکی بر سانند علیقو مود و خاصیت آنست که در
شش روز است دران روزها از خانه بیرون نباید آمد و
در کارهای عظیم نباید زد و با مردمان گفت و گوی و معامله
نباید کرد و دو روز دیگر روزها از سعد و شر احتراز باید کرد و روز سیوم
و هشتم و سیزدهم و هژدهم و بیست سیوم و بیست هشتم و
این حساب آنست که انگشتان دست راست [illegible] عدد سیزده
و از انگشت خنصر آغاز کنند هر عددی که در انگشت وسطی
میانه شد بیاد از ان احتراز کنند [illegible] نمودند که در اول حال [illegible] از انکه
شیخ الاسلام شیخ فریدالدین قدس سره در خواب دیده ام که سال
عمری کرده ام بمردم آن عورت بخانه بود و آن شب تا صبح در
ایستاده ماندم درین میان شنیدم که رسول صلی الله علیه و سلم
ای آینده [illegible] شنیده [illegible] با خود گفتم درین حالت [illegible]
چگونه [illegible] خاطر [illegible] بودم که اول [illegible] سلام [illegible]

و فرمودند السلام علیک یا ملک الفقراء و المساکین چون او گفتار
گفتند خواهم نمود و چون بیدار شدم در خاطر من گذشت یا ملک
شد
الفقراء و المساکین و او عطف یا سین باز در خاطر گذشت ار دادما
فرجی
که مساکین بدل فقراء وارد شد باز در دل گذشت ای کاشکی شهر نگرد
تا این مقدار اعتراض هم بر قول رسول صلی الله علیه و سلم نیامدی
کاتب این رساله در شهر دهلی پیش دانشمندی تلمذ میکرد و
صالح بود و بزرگی داشت اما گاه گاهی در روایت اخبار اما
یاد کردی اما چون در هفته تمام در ایام تعطیل و غیر آن افاده
فرمودی و استادان دیگر هفته یکروز یا دو روز تعطیل گفتندی
از این سبب پیش آن بزرگ شغل رفته [illegible] بهمین طریق سالها
گذشت بعده چون ایذاء او بسیار شد بخدمت شیخ او [illegible]
عرض افتاد که دانشمندی است بنده پیش او تلمذ میکند و
که او گاهی در روایت [illegible] یاد میکند [illegible]

تعظیم کنان و عذر خواه خوش باشند فرمودند خدا عقد [illegible] باید کرد [illegible]

وقتی که با ایشان بروند و ایشان را تعظیم [illegible] کرد

کرده و عاشق و صحبت بخیر و برکت آن مجلس را باید که نشست و فرمودند

اگر کسی سوال نباید کرد و درد دل هم نباید کرد بخشید که [illegible]

که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است من فتح علی نفسه

من السوال فتح الله علیه سبعین بابا من الفقر

در فضیلت عرض و بیماری شیخ الشیوخ العالم نظام

الحق والدین [illegible] فرمودند [illegible] کرده و [illegible]

عارض شود دلیل خیر است [illegible] که [illegible]

رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله [illegible]

آورده ام [illegible] در مال من نقصان شده است و هم نقص [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند [illegible]

[illegible] شود [illegible] فضل او [illegible]

اینست و در خبر آمده است که چون مؤمن مشغول السبب بیمار شود
در بیماری هر عملی که اندر صحت کرده بود نوشته شود و باری تعالی ثواب آن عمل او را دهد
و این دعا در خیر فرائض است هرگاه که حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره
با یاران خود حاضر بوده به زیارت شیخ قطب الدین بختیار
قدس سره برفتند و دعا کردند و فرمودی این دعا را بسیار بخوانید
یعنی ضاقت المذاهب الا الیک و خابت الآمال الا لدیک
و انقطع الرجاء الا منک و بطل التوکل الا علیک رب لا تذرنی
فردا و انت خیر الوارثین و در خبر آمده است که کسی را درد شدی
رسول صلی الله علیه وسلم آن مریض را دست راست خود بر سر او نهاده
کردی و این دعا بخواندی اذهب الباس رب الناس و اشف
انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما نیز فرموده
در بدایت بزرگی بود ... مولانا سراج الدین ترمذی ...
... بزرگی معظم رفته شود ... اگر ... حاجت ...

باشد چون نزدیک سقف خانه معظم رسید بر روح اسلاف مکاشف هم
باز نمود بعد از آن آمد و همانجا ساکن شد او را گفتند تو بدان نیت رفته
بودی که چون بمیری همانجا مدفون شوی چون باز آمدی گفت آری
عزیمت من همچنان بود و لیکن شبی در خواب بدیدم که ملایکه جنازه
بعضی را از اطراف می آوردند و ایشان را در حوالی مکه دفن میکردند و بعضی
متوفی که در مکه مدفون بوده اند ایشان را از گور میکشیدند و
میبردند و باطراف میبردند من پرسیدم که این چه حالتست گفتند
طایفه که لایق این موضع [illegible] اند اگر چه در موضع دیگر نقل کرده اند
که آن موضع از مکه بهترست ما را فرمانست که ایشان را ازینجا بر دارند
باینجا بیاریم و طایفه که نه شایسته این مقام اند اگر چه اینجا مدفون
اند ما را فرمانست که ایشان را ازینجا ببر داریم و باطراف عالم
ببریم مولانا سراج الدین گفت چون آن حقیقت مرا تحقیق شد باز وطن
آمدم بنا بر آنکه از شایستگی مقام شریف خوارم بود ازینجا بردم نشستم

با جمعی از اهل هند برد و فقرا انجا از ان وصد فتوح ما خوش خاییده کشیدند
خلاصه مخدوم زاده ام اهل بیت کاتب از قرار شنیده ام که مخدوم والا قدر خود نیز در
مرقد پاک گشته بود و بنده نیز کشیده کاتب این رساله رکاب سعادت
الاخر
ایشان بود و میسر بود و کوچ که انتقال مخدوم والد که من ورود ماه جمادی
بود در شب ماه جمادی الاخر مذکور که ماه نو دیده شد من بسلام ایشان
رفته بودم و من در قدم ایشان نهاده و تهنیه ماه نو در وقت حضور کردم
در ان حال بر زبان مبارک ایشان گذشت که در شب ماه آینده مخدوم زاده
گه خواهی زاد و دریافتم که انتقال ایشان نزدیکست رنگ روی من متغیر شد
در حال بر من نگریست و گریه در من افتاد و گفتم ای مخدوم وقت من خوب مجالد
بسیاری گفت شب در خانه شیخ نجیب الدین متوکل باشی جواب
این با خدا خواهم گفت بحکم فرمان ایشان شب در خانه شیخ نجیب الدین
رفتم و در آخر شب قریب بصبح جماعه در آمد که بیا مخدوم
شما را می طلبد رسیدم در حیات بودند گفت ای ... را حاضر

بجان بخدمت ایشان رسیده م فرمود و بعد درویش سخنی [illegible]

بو[illegible] و من وعده کرده بودم که جواب آن فراهم [illegible]

بگویم گوش دار فرمودند دست برآست تو که امشب من [illegible]

خود بنفس و دانستم که [illegible] دست من بدست [illegible]

وگفت خداوند این [illegible] را بتو می سپارم این [illegible]

بحق [illegible] کردای بار شکر و سپاس و [illegible]

بود گفتم [illegible] یک خانه [illegible]

[illegible] حال نفس آخرین این [illegible]

گذشت [illegible] این عالم گذشت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] کاری صعب [illegible]

انجام [illegible] کار [illegible] اختیار [illegible]

اختیار [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] شوهر را یا پسر را از ایشان هیچ یکی را اختیار کنی والده [illegible]

کرد و دست شوهر خود [illegible] در این [illegible] فلان آورد و بردی والده

[illegible] را ابدا دی [illegible] نظر نمودی و گفتی که او مهمان [illegible]

چیزی با من نیست تمام جهان بود و این حکایت مشهور بود زیرا که این

حکایت از همشیره مهتر خود شنیده ام که بارها والده من گفت

نشسته و کفش پای من به دیدی و گفتی هر دو فرزند خود علامت

نیکبختی و سعادت می بینم وقتی در خانه ما تنگ عیشی بسیار بود

من گفتم هیچ از نیکبختی و فتوح که میگفته اید در فرزندی ظاهر فرزند

آنرا خود ظاهر خواهد شد اما وقتی که من از جهان رفته باشم

[illegible] جهان بود وقتی کنیزک ایشان [illegible] رفته بود [illegible]

بار زد و اکرد و دو دست بر داشت که خداوندا تو میدانی که من [illegible]

تمام کرده او را خریده بودم دوستان با دوستان چنین کنند

[illegible] شکر کردی و سخنهای دیگر هم گفت تا اینجا نه گفته گرفت نکرد [illegible]

از کرم حق او بگذشت شده بود که لحظه‌ای جدای حاجی ...
گرفته آوردند که این کنیزک شما که گفته بود دیگر بدید میشود و شده
حاجی که در این ... آمد بر سر خاک افتاده و خود رفته عوض میدادیم
علت آن گشت که هم در همه کفایت میشود و حکم بیا شد که تا ماه
... که یک بار حاجی عرض کرده بودم ماه تمام شد و آن
حکایت رسید چون ماه نو دیدیم گفتم بیاید و نزد یار رسید الله
و عرض نمازند ... آن حاجی طلب شد میفرمودند
مرده و اول حال از زبان دست نواب میرزا رشید الدین تبریزی ...
نزدیک شنیده است که گفته بود حالی مردی را دیده‌ام بصورت
می آمد ... خاطر گذشت ... از این مرد حکایت ... برساند
از آن کوچه راهی دیگر شدم آن مرد از آن راه گذشت و حکایت
آمد که گفت من بپناه ... بردم چون نزدیک شد ... سلام
... گفت ... کرده و ...

اینچنین [illegible] میان مسلمانان [illegible] سخن بگفت [illegible]

بگذشت [illegible] بازپس نگریستم کسی را خبر ندیدم [illegible] کار مردان

بود [illegible] بیعت فرمود [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

قطب الدین بختیار قدس [illegible] رفتم در خاطر من بگذشت که [illegible]

[illegible] در عالم علوی [illegible] حاضر شدند

[illegible] بوده باشند در پایان [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ قطب الدین قدس [illegible]

[illegible] این بیت [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] در پایان [illegible] شیخ الاسلام شیخ قطب الدین

[illegible] قاضی حمید الدین ناگوری قدس [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible]

شده بها آنکه [illegible] [illegible] و ذکر [illegible]

بعضی از بزرگان [illegible] صحیح [illegible] الطعام الطعام الحق [illegible]

برکات [illegible] [illegible] بلکه [illegible] نقل [illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

و [illegible] تا وفات رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]

عائشه رضی [illegible] گذشت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] گذشت [illegible]

علیه [illegible] گرفت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] عائشه

[illegible] و [illegible] [illegible]

رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دعای [illegible]

[illegible] [illegible]

بنده [illegible] در [illegible] حاضر

اگر [illegible] است [illegible] از زمان با والده [illegible]

[illegible] از این سخن متحیر شده شدم گفتم یا رسول الله

[illegible] از زبان مبارک شما [illegible] فرموده بودند

[illegible] کل امرأة [illegible] وطلبت الفرقة [illegible]

و [illegible] چون بیدار شدم تامل کردم [illegible]

[illegible] والده [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible]

[illegible] و [illegible]

قاضی [illegible] الدین رحمة الله [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] است [illegible]

ولم نحصل على [illegible]

[illegible]

کی معلوم حتی بعضی بر ... المنیر علی الفرقی والیقین ...

تا اگر بیده قاضی منهاج حنث و یزنا دس ...

احادیث صحیح باشد فرمود بدان اشرف ... احادیث

هم در ... صحابه رضی الله عنهم بوده که این حدیث ...

... قاضی ... رسید ... حدیث ... گفته ...

... باشد قاضی ... این حدیث ... کرده ...

او ... رضی الله ... در حق او ... ...

... او برید ... الله ... شد وفات کرد ... فرمود

... مردم ... باشد ... که این حدیث رسول الله

صلعم ... اما این توان گفت که ... حدیث ... احادیث

جمع کرده اند و ... علمای اسلام معتبر است ... این حدیث

در آن ... موجود ... شرح ... آورده است

که ... گفت ... رضی الله عنه

مگر آنکه رسول صلعم فرموده است هر کس انکار [illegible]
چیزی گفت پس در نفس خود بطریق تکذیب کسانی درهم کرد تا
این حکم با شد و در خواب می بینم گویی که گذشت [illegible] پس آنکه
بر آورده است چنانکه همه [illegible] را فرا گرفته است پس وقت آنجا
آن شدم گویی که [illegible] سست شک و تکذیب رفت
[illegible] قول ابو هریره رضی الله عنه از قول حضرت صلی الله علیه وسلم
درو این گویند شده است و مشهور بوده اند که [illegible] الدین [illegible]
[illegible] آورده [illegible] درو [illegible] آمد و بستر خلق [illegible]
یعنی مشغول [illegible] از آن سبب در خاطر او گذشت که در حدیث
رسول صلعم آمده است در میان چهل [illegible] باشد
حدیث خود صحیح است لیکن میان خلق [illegible] روایت [illegible]
بود پس این الله [illegible] شده بود اگر [illegible]
[illegible]

چون درآمد دید که [illegible] ایستاده است [illegible]

[illegible] صاحب برکت ترا با اولیای خدای [illegible]

[illegible] چه کار [illegible] شده [illegible]

[illegible] در تصنیفات خویش آورده است که [illegible]

[illegible] قدس سره [illegible]

[illegible]

آورده است [illegible]

[illegible]

[illegible] قدس [illegible]

صحبت شیخ [illegible] شیخ [illegible] قدس سره [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible] قدس [illegible]

[illegible]

بودم در مکتب با [illegible] پسر [illegible] در این ایام [illegible] آن بود

موضعی مجهول بود و [illegible] یکی بسیار [illegible] و [illegible] اندک [illegible] که کتاب

در کتاب کرده [illegible] شد و آن [illegible] نام را [illegible] گفت خود [illegible]

شهر آمد و شد خلق بسیار شد با خود گفتم که از این جا هم باید رفت [illegible]

آدم بزرگی که من پیش وی خوانده بودم و استاد من [illegible] در [illegible] شهر

گفتم فردا روز وفات اوست سیوم روز خواهد بود من به زیارت او بروم

و هم در شهر باشم [illegible] با خود [illegible] کردم ناگاه [illegible]

جوانی صاحب حسن [illegible] سیمای [illegible] مادر [illegible] که بود [illegible]

[illegible] اول با من [illegible] گفت که اگر [illegible] شدی [illegible]

[illegible] خواهی شد پس گفت که اول [illegible] مشهور [illegible]

چون این [illegible] باید که [illegible] مشهور شود که فردای [illegible]

[illegible] مانده پس گفت آن [illegible] چه [illegible]

[illegible] شد چون این [illegible] تمام [illegible]

بیا شنیده [illegible] در [illegible] گفتم بود

[illegible]

[illegible] آخر [illegible]

[illegible] در باغ [illegible]

[illegible] تا خوش [illegible] زمانی قرار گرفتم

[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طعام بهشتی خوردم و حضا[illegible] [illegible] ست کردم

گفتم قدر [illegible] ما [illegible] این طعام [illegible] کردی [illegible] از بهشتی [illegible] [illegible]

آن جوان را ندیدم ندانستم که کجا رفت

در لطائف اشرفی که شیخ الشیوخ نظام الحق والدین قدس سره فرموده اند که خواجه

حسن بصری را از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت میکند

که حسن خلق علامت اجتناب الحرام وتحصیل الحلال فی التوسعة علی

العیال و قال الحسن حسن الخلق بسط الوجه و بذل الندی و کف الاذی

[illegible] فرموده اند صاحب احیاء العلوم آورده است که این خصلتهای که

شمرده شد تفسیر حسن خلق نیست بلکه ثمرات آنست [illegible]

[illegible] حسن خلق آنست که گفته اند [illegible] است و خلق [illegible] یکی [illegible]

[illegible] خلق در چهار چیز است [illegible] والالفت [illegible] اگر

یکی از این چهار چیز [illegible] شود خلق [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حسن خلق [illegible] [illegible] [illegible]

در بیان [illegible] [illegible] تشبیه [illegible]

[illegible] [illegible] و اصطلاح [illegible] [illegible]

[illegible] بر اسم [illegible] [illegible] مشهور بوده [illegible]

خلق و حال ظاهر است حسن خلق [illegible] [illegible] [illegible]

که تعلق [illegible] و با آن [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

و آن بیان کرده شده و هست [illegible] حسن خلق بود [illegible]

خیر [illegible] و [illegible] اند [illegible] بوده اند که [illegible] بودم [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] کدام راه [illegible] اصل [illegible]

[illegible] است [illegible] گفت [illegible] است که [illegible]

یکی عالم علوی دوم عالم سفلی [illegible] عالم علوی [illegible]

و از [illegible] عالم سفلی است اما در عالم علوی [illegible]

و اخلاق خوب و حسن معامله باشد و در عالم سفلی نگاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر دشنام گوید [illegible] بالا [illegible]

[illegible] و بود [illegible] در آن [illegible] که روان [illegible] شد [illegible]

شد و باز گشت [illegible] رسول [illegible] لطیفه [illegible] فرمود [illegible]

فی الله [illegible] این خبر خاطر آن [illegible]

اخلاق در دلهای خلق [illegible] و صیتی گشت [illegible]

گفت که [illegible] تعالی خلق عظیم پیغمبر بود [illegible]

چنین [illegible] در آن مسطور بود که [illegible]

[illegible] اسرار در سینه است [illegible]

[illegible] بیشتر بود [illegible]

ابو حنیفه را رحمة [illegible] همسایه بود [illegible] امام [illegible]

[illegible] بر بام خود بر آمدی و در باب [illegible] امام [illegible]

[illegible] شدی امام [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] بود [illegible]

کرده [illegible] شیخ [illegible] کرد [illegible]

[illegible] خود [illegible] امام [illegible]

[illegible] امام [illegible] بوده [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ احمد [illegible]

در آمد [illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] آن جا [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هجرت هفتصد و [illegible] بوده است

[illegible]

[illegible]